

در آن حضور خود مرخص گردید که قدر وسی و یکت بسته چای بن مرحمت فرمودند که با ابلاغ

محبت و مهربانی بلاحسین بدیم من در حالیکه سراپا مشغوف و مسرور بودم بر خاسته نزد

ملاحسین برگشتم و پیغام و هدیه بباء الله را با و دادم ملاحسین با سرور بی منتی ایستاد

با خضوع تمام بدید را از من گرفت و بوسید بعد مراد را آغوش گرفت چشمای مرا بوسه زد و گفت

رفیق عزیز و محبوب من همانطور که قلب مرا مسرور کردی خداوند قلب ترا با سرور ابدی مسرور نماید

من از رفتار ملاحسین خیلی متعجب شده و با خود گفتم چه چیز سبب ارتباط این دو قلب شده است

چند روز بعد ملاحسین بطرف خراسان رهسپار شد و در حین خدا حافظی بمن گفت آنچه دیدی

و شنیدی مبارکبسی اظهار کنی آنها را در قلب خود مستور نگاه دار اسم او را بسا و یکسبب بگوئی

برای اینکه دشمنان او با زایش اقدام خواهند نمود و در همه حال دعا کن که خداوند او را حفظ

کند . علامه از شهدای قلعه شیخ طبرسی و شیفتگان صادق بباء الله است که با آنحضرت در

جمع احوال در نور و طهران معاشر بود روزی حدیثی میرزا ابلا محمد معلم نوری گفت که اگر دست

از محبت قدوس برداری و از قلعه بیرون بیایی ترا بطهران میریم و به تعلیم پسرهای خود و امیدیم

ملا محمد گفت برگزین خدا را با تو معاوضه نخواهم کرد اگر تمام سلطنت ایران را من بدی یکت بخت صوت

خود را از مولایم بطرف دیگر بخواهم گردانید تو ای شاهزاده بجسم من دست داری اما بروح من دست

نخواهی یافت هر قدر میخواهی مرا معذب کن خدا در قرآن فرموده (فَقَاتِلُوا الْمُؤْمِنِينَ إِن كُنتُمْ

صَادِقِينَ) اگر راست میگوئی تمسای مرگ کن شاهزاده از جواب او بخشم در آمد و فرماید

تا بدن او را قطع قطع کردند

بقیه مطالب ششم

نقل از فصل پنجم تاریخ نیل زندی

مسافرت حضرت بهاء الله بجزیره

اولین سفریکه حضرت بهاء الله برای نشر تعالیم حضرت باب فرمودند بقطه نور بود

نور موطن اصلی حضرت بهاء الله است در تا کر نور و اله حضرت بهاء الله اطلاق داشتند و

نصر بزرگی بنا کرده بودند فرشهای گرانها و اثاث هنگفت در آن نصر موجود بود بنیل

میگوید روزی حضرت بهاء الله این بیانات را فرمودند و من از لسان مبارک شنیدم

فرمودند: وزیر مرحوم منزی عالی داشتند که همگنانش از این جت برایشان رشک میریزد

جناب وزیر بواسطه ثروت زیاد و نجابت نسب و شرافت حسب و بخشش و کرامت

در تبه بندی که داشتند در نظر اشخاصیکه ایشانرا میشناختند بسیار محترم بودند مدت بیست سال

افراد عاقل نوری که در نور و طهران میزیستند با نهایت شادکامی و صحت و سلامتی و وسعت

عیش و روزگار گذرانند برکت الهی بر آن عاقل در آمدت نازل بود و از هیچ جهت پریشانی

نداشتند پس از پست سال ناگهانی آن خوشبختی در ارضی بسختی و بطیبات تبدیل یافت و وسعت

عیش و ثروت بصیق معیشت و تنگ دستی مبدل شد اولین خسارتیکه وارد شد بواسطه

سبیل عظیمی بود که در قریه ناکر با شدت تمام مهاجم گشت و نصف قصر جناب وزیر را غراب

کرد با آنکه اساس این بنا در نهایت درجه استحکام بود جریان سبیل بدنه زیبا تر قصر را منهدم

ساخت هر چه اثاث و امنه فاخر و ثمن بود محو و نابود گشت از طرف دیگر دشمنان

جناب وزیر و نفوسیکه با ایشان حد میروند سبب شدند که منصب حکومتی نیز از ایشان

مسلوب شد ایشان در دربار ایران تا آنوقت دارای مناصب عالی بودند ولی فساد

اعداد تغین حدودان سبب برکناری ایشان از وظائف حکومتی گردید این پیش آمدی

متتابع و بطیبات مکر اثری در رفتار جناب وزیر نکرد ایشان در دوران گرفتاری نیز

همان مناسک و وقار و نجش و احسان دوره ثروت و وسعت را داشتند حتی

بیوفایان و دوستان لسانی خویش نیز با نهایت مهر و محبت رفتار نمودند تا آخرین دقیقه
 زندگانی با کمال ثبات و استقامت تحمل هرگونه ریج و زحمت را فرمودند. پیش از آنکه حضرت با
 انهار امر فرمایند حضرت بهاء الله بخدمت نورسافرت فرموده بودند در آن اوقات میرزا محمد تقی
 مجتهد مشهور نوری در آنصفحات شهرت مجیدی داشت علی شیکو در مجلس درس او حاضر میشدند و از
 محضرش استفاده میکردند نهایت مباحث را داشتند و خود را از دانشمندان واقعی و عالم بر موز
 و اسرار اسلام می پنداشتند روزی در مجلس درس با حضور قریب ۲۰۰ نفر از شاگردان مجتهد
 نوری یکی از احادیث مشککه مرویه از ائمه اطهار را مطرح ساخت که شاگردان در باره معنی
 آن حدیث بحث کنند و نظر خویش را اظهار نمایند درین درس حضرت بهاء الله با چند نفر از مجتهدان
 خود وارد شدند و به بحثی که مطرح شده بود گوش میدادند هیچکس از شاگردان مجتهد نوری جواب
 مقرون بصوابی نداد حضرت بهاء الله با بیانی ساده شرح آن حدیث را ذکر فرمودند مجتهد نوری
 از عجز شاگردان خویش در باره شرح معنای حدیث خیلی خسته خاطر و کدر شد و با سخن آینه نهم
 بانها گفت چند سال است من زحمت میکشم که شمارا با حقایق عالی و اصول محکم دین مبین اسلام

آشنا کنیم تا بتوانید رموز را کشف کنید و مشکلات را آسان سازید امروزه نیم یک جوان کلاهی
 از حیث دانش و علم بر همه شما مقدم است این جوان در هیچ مدرسه درس نخوانده و از معارف
 و علوم شما الهامی ندارد معذلت حل مشکل را با بیانی سهل فرمود و شما پس از چندین سال
 زحمت از معنی یک حدیث عاجز شدید و قنبر که حضرت بهاء الله از خطه نور مراجعت فرمودند
 مجتهد نوری برای شاگردان خویش دو فقره روایات را که درباره حضرت بهاء الله دیده بود
 و خیلی با آنها اهمیت پیدا بیان کرد خواب اول این بود که گفت در میان جمعی از مردم
 ایستاده بودم دیدم همه بتزلی اشاره میکنند و میگویند حضرت صاحب الزمان در آنجا
 تشریف دارند من خیلی خوشحال شدم و با سرعت بطرف آن منزل رفتم که زودتر خود را
 بحضور حضرت برسانم در منزل که رسیدم مرا نگذاشتند وارد شوم تعجب کردم و سبب پرسیدم
 گفتند حضرت قائم با یک نفر مشغول مذاکره هستند هیچکس حق ندارد بحضور مبارک برود و رود
 اکید ممنوع است من خواستم بدانم چه کسی در حضور حضرت میاشد از حیثت و خصوصیات
 نامورینی که در ب منزل ایستاده بودند چنین استنباط کردم که آن شخص جلیل حضرت بهاء الله

مرتبه دیگر در خواب دیدم که چند صندوق در محلی دور من گذاشته شده یکی بمن گفت این صندوق
متعلق بحضرت بهاء الله است صندوقها را باز کردم دیدم همه پر از کتابست کتابها را باز کردم
دیدم تمام کلمات و حروفش با جوهر گرانبها نوشته شده و تابش آنها چشم را خیره میکند نورینت
و تابش آنها بر آبجدی بود که از شدت حیرت و تعجب بغتة از خواب بیدار شدم وقتی که
حضرت بهاء الله در سال ۱۲۶۰ برای ابلاغ کلمة الله بجانب مازندران عزیمت فرمودند
محمد نوری مذکور وفات یافته بود علما شیک در محضر درس بودند پراکنده شده بودند بجای مجتهد
مرزبوری علامه در آنحد و قرار گرفته بود و فقط چند نفری بدرس او حاضر میشدند آنها هم بوسی ساجی
ورفت آمدند فراوانیکه در دوره میرزا محمد تقی نوری وجود داشت در اینموقع بجای ازین رفت بود
چون حضرت بهاء الله ورود فرمودند عده بسیاری از اعیان و اشراف آن ناحیه بحضور مبارک
شافتند و روشانشان را تنبیه و تتریک گفتند هر کدام که بلاقات حضرت بهاء الله میرفتند
منتظر بودند که از ایشان اخبار تازه راجع بدربار شاه و امور مملکتی و اقدام وزراء و غیره بشنوند
زیرا حضرت بهاء الله در طهران مورد توجه و احترام درباریان و معارف بودند و مرکزیت ممتی

داشتند ولی حضرت بهاء الله در ضمن بیانات و مذاکرات از این گونه مطالب که مردم منتظر بودند بشنوند چیزی نمیفرمودند بیانات مبارک که تا آنجا که باره ظهور امر جدید و ارتقاع ذای حضرت باب بود نه نهایت فصاحت و بلاغت استدلال میفرمودند که اگر زاهدان امور این ذای الهی را قبول کنند و با مریدان اقبال نمایند منافع بسیاری برای مملکت و ملت خواهد داشت از شنیدن اینگونه بیانات مردم هر تعجب میکردند که چرا این شخص جلیل با این مرکزیت و مقام و جوانی و کمالیکه دارد با سوری توجه فرموده و به نشر مطالبی پرداخته است که از وظائف علمای دین و پیشوایان روحانی است و فنی بیانات مبارک الهی شنیدند و دلائل و براجمین محکم و متقن را استماع میکردند خود را مجبور بقبول و اقرار میدیدند و امر جدید در نظر آنها پس از استماع بیانات مبارک که در نهایت درجه اهمیت جلوه میکرد از وسعت افکار و کثرت علم و دانش و شجاعت و منانت افکار و شدت انقطاع و توجه کامل آن بزرگوار بمسائل روحانیه هر در شگفت بودند و مشاهده این امور اثر عجیبی در وجود آنها داشت بچکس را جرئت معارضه با آنحضرت نبود کسیکه بمعارضه قیام کرد عمومی آنحضرت بود

کہ عزیز نام داشت پیوستہ راہ جہل میپرد و با گوشہ و کناہ بیانات مبارک را بخیال خودش
 رد میکرد نفوسیکر در حضور مبارک شرف بودند چون جہل و بجاہت اورا میدیدند میخواستند
 بہانفتش اقدام کنند و اورا از این رفتار زشت بازدارند ولی حضرت بہاء اللہ غمگذاشتند
 و میفرمودند کاری باو نداشته باشید اورا بگذاو اگذارید عزیز چون خود را در مقابل آن
 حضرت حیر و ناچیز دید نزد علامہ رفت و از او مساعت خواست و گفت ای بھائین
 پیغمبر خدا نگاہ کن چه خطری متوجہ دین اسلام شدہ بین کار کجا کشیدہ کہ جوانی با لباس
 در باری بنور آمدہ حملہ بحسن حسین ایمان بنماید و دین اسلام را منہدم میسازد بر خیز دین
 خدا را نصرت کن جلو او را بگیر و بچو مشرکمانفت تا ہر کس نزد او حاضر میشود بہ نام سحرش
 گرفتار میگردد و منجذب گفتار فصیح او گردیدہ نمیدانم چه کار میکند کہ حمد را بخود متوجہ میسازد
 از دو حال بیرون نیست یا سحر و شعبدہ باز است یا روانی بجای مخلوط میکند کہ چون
 کسی اورا یا شاہ فریفتہ او میگردد علامہ با ہمہ نا فہمی و نادانی خود سیطان گفتہ نامی عزیز بی
 برد و از روی مزاح باو گفت آیا تو ہم از آن چاہا خوردہ و گرفتار اورا استماع نمودہ ای

عزیز گفت بی دلکن کثرت ارادت و محبت شدیدی که بشما دارم نگذاشت سحر آنجوان در من
 تأثیر کند ملامحمد مجتهد یقین داشت که هرگز نمیتواند مردم را بمخالفت حضرت بهاء الله وادار کند
 و چنان شخص جلیلی را که بدون خوف و بیم به نشر تعالیم جدیده اقدام نموده از این کار مانعت نیاید
 بنابراین در جواب سخنانیکه عزیز باو گفت چند سطر عبرتی نوشت مضمون آنکه ای عزیز از هیچ
 کس منرس هیچکس نمیتواند به ضرری برساند این عبارت را بقدری غلط نوشته بود که مقصود
 از آن مفهوم نمیشد بعضی از اعیان تا کر که آن نوشته را دیدند کاتب و مکتوب هر دو را
 مورد استزاد عیب جوئی قرار دادند .

باری هر کس بحضور حضرت بهاء الله مشرف میشد و اعلان امر جدید را استماع مینمود باندازه
 تأثر و منجذب میشد که بی اختیار به تبلیغ امر قیام میکرد شاگردان ملامحمد چند مرتبه خواستند
 او را وادار کنند که بحضور حضرت بهاء الله مشرف شود و بحقیقت این دعوت جدیده
 آشنا گردد و مقصد منظور اصلی بهاء الله را بر مردم بفهماند ولی مجتهد باین کار تن در نمیداد
 و از جواب طفره میزد هر چه اصرار شاگردانش زیادتر میشد مجتهد بر انکار بسیار فرود شاگردان

در مقابل مجتهد سخت ایستادند و معاذی را در قبول نکرده باو گفتند مرتبه و مقام شما ایجاب
 میکند که دین اسلام را محافظه نماید این اولین فریضه شاست شما باید همیشه مترصد باشید
 از هر گوشه و کنار هر آوازیکه در اطراف دین بلند شود مورد دقت قرار دهید و مقصود اصلی
 بر مدعی را بفهمید مباد اضری بدین اسلام برسد بالأخره ملا محمد تقسیم گرفت که دو نفر از
 شاگردان مشهور میرزا خود را بحضور مبارک بفرستد برای این کار ملا عباس و میرزا ابوالقاسم
 که هر دو داماد میرزا محمد تقی مجتهد سابق نور بودند انتخاب کرد با آنها گفت میرودید حضرت بهاء
 ملاقات میکند از حقیقت منظور و اصل دعوت ایشان با خبر شوید هر چه شما تشخیص بدید
 از حقایق و بطلان من بدون گفتگو قبول خواهم کرد تشخیص شما تشخیص من است آن
 دو نفر بجانب تاکر روان شدند پس از وصول شنیدند که حضرت بهاء الله بقتل شریف
 برده اند آنها هم رفتند وقتی بحضور مبارک رسیدند ایشان سوره فاتحه قرآن مجید را تفسیر
 میفرمودند نشستند بیانات مبارک را گوش دادند دیدند آن عبارات فصیح و گفتار متین
 و دلائل محکم و براین متقن را نیشود بیچو انکار کرد ملا عباس بی اختیار از جا برخاست و

رفت دم در اطاق با کمال خضوع و عبودیت ایستاد و بالرزه و گریه بپیرزا ابوالقاسم فقیه
گفت می بینی که من در چه حالی هستم هر سئوالی را که حاضر کرده بودم از محضر مبارک پرسم بجای
از نظرم محو شد تو خود میدانی اگر میتوانی سئوالی بکنی تا جواب بشنوی آنوقت برو بلا محم
حال مرا خبر بده و با و بگو عباس گفت من از این بزرگوار دست برنمیدارم و دیگر نزد تو
نخواهم آمد پیرزا ابوالقاسم گفت منم مثل تو هستم مرا با محمد کاری نیست با خدای خودم
عهد کردم که تا آخر عمر از ملازمت آستان این بزرگوار منصرف نشوم بگانه مولای من این
حضرت است داستان ایمان این دو نفر نایبند علامه با سرعت عجیبی در قلمرو نور
مشهور شد مردم هر صنف و رتبه دسته دسته از هر گوشه و کنار بمحل توقف حضرت بساز
توجه میکردند عده زیادی بامر مبارک مؤمن شدند - یکی از ارادتمندان حضرتش که در
زمره بزرگان محسوب بود روزی بجنور مبارک عرض کرد مردم نور نسبت بشما ارادت پیدا
کرده اند آثار بخت و سرور از ناحیه جمیع آشکار است اگر ملا محمد هم در جرگه ارادتمندان
گراید و بامر جدید اقبال کند برای پیشرفت امر مبارک توجه و اقبال او اثر کامل خواهد داشت

حضرت بهاء الله فرمودند مقصود من از مسافرت بنور اعلان امر الهی و تبلیغ نفوس و هدایت آنهاست منظور دیگری نداشته و ندارم بنا بر این اگر بشنوم که شخصی طالب حقیقت است و در صد فرسنگی منزل دارد و نمیتواند ببلافات من بیاید من بنا به نیت سر در و نشاط بدون بچگونگی تاخیر و سهل انگاری فوراً ببلافات او میروم و امر الهی را با و ابلاغ مینمایم ملاحظه در سعادت آباد منزل دارد و تا آنجا چندان مسافتی نیست من خود بیدن او میروم و کلمه الله را با و ابلاغ مینمایم حضرت بهاء الله با چند تن از اصحاب سعادت آباد تشریف بردند ملاحظه با کمال خوشروئی از ایشان پذیرائی کرد حضرت بهاء الله فرمودند من برای ملاقات رسمی نیامده ام مقصودم دید و بازدید نیست فقط برای این آمده ام که ظهور امر جدید را بشناسم بدعم این امر از طرف خداست موعود اسلام ظاهر شده است هر که پیروی این امر مبارک کند توله جدید خواهد یافت حال بفرمایید به چشم در باره قبول این امر مبارک چه مانعی دارد ملاحظه عرض کردن همچو فت با مری اقدام نمیکم و تصمیمی نمیگیرم مگر بعد از استتاره از قرآن مجید قرآن را باز میکنم در اول صفحه هر آیه ای باشد مضمونش در نظر میگیرم و مطابق آن عمل میکنم

حضرت بهاء الله مانع فرمودند مجتهد نوری قرائی خواست و باز کرد و فوراً قرآن را بست و بعد
 اینکه بگوید کدام آیه آمده بود و مضمون آن چه بود گفت اشعاره را نداد بنا بر این در بحث و مذاکره
 وارد نشوم بعضی از حاضرین باور کردند و گفتند مجتهد راست میگوید بعضی بحقیقت مطلب پی بردند
 و غیب ندانین رفتار مجتهد ناشی از ترس بود باین بهانه متمسک شد که خود را از آن در طه خلاص
 کند حضرت بهاء الله پیش از این حیرت و خجلت او را ندیده بودند و با نهایت محبت از او خدا
 حافظی کرده مراجعت فرمودند یک روز حضرت بهاء الله با چند نفر از همرازان بسیر گردش
 مشغول بودند در بین راه جوانی را دیدند که تنها در گوشه ای خارج از راه نشسته لباس درویشی در
 برداشت و سوی سرش پریشان دردم افتاده بود در کنار جوی آب آتش افروخته بود
 و بلبلغ غذا مشغول بود حضرت بهاء الله نزدیک او تشریف بردند و فرمودند درویش چه میکنی
 جوان با سخن درستی جواب داد مشغول بخوردن خدا و پختن خدا و سوزاندن خدا هستم حضرت
 بهاء الله از سادگی آن جوان و خلوص نیت و حالت او که از تصنع و ظواهر سازی دور بود سرور
 شدند و از جواب صریح او انبساطی بچهرتش دست داد با او مشغول گفتگو شدند پس از زمانه

قلیل از بیانات مبارک که تغییر کلی در آنجوان حاصل شد از قید اوام خلاصی یافت و بهر فان حق
 فعیع فائز گشت از منبع نور مستبشر شد و مجذوب تعالیم مبارک گردید آنچه همراه داشت ریخت و
 جزو پیروان حضرت بهاء الله درآمد از دنبال اسب آنحضرت میرفت قلبش بنار محبت مشتعل
 بود و بداعیه بانشاء و انشاء اشعار پرداخت زریح بند مفصل بنظم آورده که ترجمه آن از اینقرار است

انت نفس الهدی و نور الحق اظهر الحق با ظهور الحق

اشعار او شهرت و انتشار یافت میگفتند مصطفی بیک سنجی معروف به مجذوب اشعار
 شیوانی بداعیه در مدح محبوب خویش بنظم آورده در آنوقت نمیدانستند که محبوب او که بوده
 حقیقت حال این است که آن درویش در آن ایام مقام رفیع حضرت بهاء الله را که خلق
 جهان از عرفانش محجوب بودند شناخته بود خلاصه سفر حضرت بهاء الله در خطبه نورناجی عظیمه
 در برداشت قلوب مردم آند بار بنور عرفان روشن شد از واحسان با همتر از آمد در ظل بایست
 دین جدید درآمد و این موهبت بواسطه طهارت ذات و بیان جذاب فصیح و متانت
 و وقار و براهین محکم منطقی و محبت شدیدی بود که از حضرت بهاء الله دیده و شنیده بود.

تأثیرکلمات در رفتار و گفتار آنحضرت بقدری شدید بود که گویی شجر و حجر اقلیم نور از امواج فوه زده

حضرت بهاء الله روح حیات یافتند و جمیع اشیاء از فیض حضرتش جلب فوت و کسب حیات

تازه نموده و از ذرات موجودات این ندامتگوش جان میرسبد (ای اصل عالم بحال الهی

ناظر باشید که بی پرده و حجاب ظاهر و آشکار و در نهایت عظمت و مجد پدیدار گشته)

پس از مراجعت حضرت بهاء الله مردم نور بانشار امر مشغول و بتحکیم اساس الهی موفق

بودند عده ای از آنها در راه نصرت امراتہ مشقات بسیار تحمل کردند و بعضی بانهایت سوره

جام شهادت گیری نوشیدند خطه مازندران و مخصوصاً قلندر و نورالدین سرزمینی است که قبل

از سایر بلاد ایران از نور کلمه الله روشن شد قلندر و نور که کوههای مازندران اطراف آنرا احاطه

کرده نخستین نقطه ای بود که از انوار شمس حقیقت که از افق شیراز طالع شده بود مستنیر گشت

در وقتیکه بلاد ایران در خواب غفلت بودند اقلیم نور از ظهور الهی خبر یافت و ندای امر جدید

از آن نقطه بسیار نقاط منعکس گشته جهانزار و شنائی بخشید در اوقاتی که حضرت بهاء الله در

سین صباوت بودند جناب وزیر که پدر بزرگوارشان بود شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که

حضرت بهاء الله در دریای بیکران به شنا مشغول هستند نورانیت جسم شریفش بقدری شدید بود که تمام دریا را روشن کرده بود گیسوان سیاهش در اطراف سر در روی آب پریشان و بر تازی از سوی مبارکش را ماحی بلب گرفته همه آن ماهیها از نور رخسار حضرتش خیره گشته و به طرف که آن بزرگوار شنا میفرمودند تمام آن ماهیها هم که هر یک ناروا میثرا گرفته بودند به آن طرف میرفتند معذکات ضرر و اذیتی بدن مبارکش نمیرسید و حتی یکموی هم از سرش جدا نشد با کمال آسانی و راحتی بدون هیچ مانع و رادعی شنا میفرمودند و همه ماهیها از دنبال حضرتش میرفتند جناب وزیر چون بیدار شدند معبر شیر را احضار فرمودند تا رؤیای تعبیر و آن خواب عجیب را تفسیر نماید شخص معبر مثل اینکه با عظمت آینده حضرت بهاء الله الهام شده باشد بجناب وزیر گفت دریای بیکر اینکه مشاهده نمودید عالم وجود است پسر شاهکتند و تنها بر عالم تسلط خواهد یافت و هیچ چیز مانع او نخواهد شد تا منظوریکه در نظر دارد و برسد همچکس را توانائی آن نیست که او را مانع کند ماهیها نیک مشاهده نمودید امم و اقوامی هستند که از قیام فرزند شاه مضرب و پریشان میشوند و در او جمع شده و لکن حمایت و حفظ الهی فرزند شارا از اضطراب و پریشانی

اقوام و امم محافظت خواهد فرمود و گزند و اذیتی با او نخواهد رسید پس از این بیان شخص معبر را بر آن مشاهده فرزند دلبنده خویش بردند چون معبر چشمش بصورت حضرت بهاء الله افتاد و آنجمله هر آن مشاهده کرد و آثار عظمت و جلال را در سیاهی حضرتش خواند بی اختیار زبان بدح و شناه گشود و بقدری تعجب و تعریف کرد که تعلق جناب وزیر بفرزند بزرگوارش از آن تاریخ بعد بدرجات بیشتر شد و مانند یعقوب که شیفته یوسف بود در حد محبت و حمایت خویش فرزند ارجمندش را پرورش میداد حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم محمد شاه بر چند باجناب وزیر میانه خوبی نداشت ولی نسبت بحضرت بهاء الله نهایت احترام را می نمود میرزا آقاخان نوری لقب با اعتماد الله که بعد از حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم شد چون در آن ایام احترام میرزا آقاسی را نسبت بحضرت بهاء الله میدید بایشان حسد میورزید از همان ایام حسادت شدیدی در قلبش متکثر گشت با خود میگفت حالا که جناب وزیر هنوز زنده است و پسرش کودکی بیش نیست صدر اعظم اینقدر احترام نسبت بفرزند وزیر میکند نمیدانم بعد از جناب وزیر که پسرش جانشین او شود میرزا آقاسی چه خواهد کرد . صدر اعظم بعد از وفات وزیر نیز نهایت احترام را در باره حضرت بهاء

بگری میداشت اغلب بدین ایشان بر رفت و همچون پدری که به پسرش محبت داشته باشد با
 ایشان رفتار میکرد بوقت اتفاق افتاد که صدر اعظم در ضمن سیر و سیاحت گذارش بقریه
 فوج حصار افتاد این قریه از حضرت بهاء الله بود آب زیادی داشت هوای خوبی داشت
 صدر اعظم فریفته آنقریه شد از حضرت بهاء الله درخواست کرد که آنقریه را با او بفروشند فرمودند
 اگر این ده مال خودم بود هیچ اهمت نداشت آنرا بشما میدادم زیرا من بدنیای فانی دلبسته
 ندارم تمام دنیا در نظر من پست و بی مقدار است تا چه رسد باین قریه ولی جمعی از نفوس وضع
 و شریف با من شریکند بعضی از آنها بالغند و بعضی صغیر شاخو بست بروید با آنها مذاکره کنید
 رضایت آنها را جلب کنید اگر قبول کردند مطابق میل شما رفتار میشود صدر اعظم از این جواب
 خوش نیامد در فکر جبهه و نیزنگت افتاد که آنقریه را مالک شود حضرت بهاء الله چون بمقتدا او
 پی بردند با اجازه سایر شرکاء آنقریه را بخواجه محمد شاه که مدتها بود طالب آنقریه بود فروختند
 صدر اعظم خیلی اوقاتش تلخ شد و بیانه اینکه سابقا این قریه را از مالک اولش خریده است
 خواست بزود قریه را متصرف شود ولی کماشکایان خواهر شاه نمایندگان صدر اعظم را مورد

تویج قرار دادند و مخالفت نمودند. صدر اعظم نزد شاه رفت و از خواهر شاه با دشکایت کرد .
 لکن همان شب پیش از صدر اعظم خواهر شاه بخدمت شاه واقع را عرض کرده بود و گفته بود
 که اینحضرت شما همیشه بمن میفرموده که زرد بود خود را بفردش و ملک و آب بخرم من امرش را ،
 اطاعت کردم و تویج حصار را فریدم حالا صدر اعظم میخواهد بزور آنرا تصاحب کند شاه بخوابش
 قول داد که صدر اعظم را از این خیال منصرف کند چون حاجی میرزا آقاسی از نیل بمقصودنا آمد
 شد بمخالفت حضرت بهاء الله قیام کرد دست او بر ما درست کرد نیز نگما ساخت که شاید بشا
 و مقام ایشان لطیفی وارد آورد و لکن حضرت بهاء الله با کمال شهامت بر تهنیتی را از خود
 دور ساختند صدر اعظم بچاره شد بیک روز با خشم و غضب فریاد بر آورد و بحضرت بهاء الله
 گفت چه خبر است اینهمه مهانی میکنی منکر رئیس الوزرای شاهنشاه ایران هستم میل ندارم هر
 شب اینهمه جمعیت در سفره نوح حاضر باشند چرا اینهمه اسراف میکنی مگر میخواهی بر ضد من
 قیام کنی و بر علیه من دسته بندی کنی حضرت بهاء الله فرمودند استغفر الله خدا نکند اگر کسی
 دوستان خود شرا مهانی کند دلیل بر این است که میخواهد دسته بندی و فساد کند حاجی میرزا آقا

هیچ نگفت زبانش بسته شد با آنکه هر گونه قوت و اقتدار داشت و زمام امور کشور در دستش

بود و پیشوایان دینی با او همراه بودند آخر نتوانست بحضرت بهاء الله تهنیتی بزند و خود را عاجز

و قاصر مشاهده نمود نفوسیکه با حضرت بهاء الله معانیت داشتند همه مثل حاجی میرزا آقاسی خود را

عاجز میدیدند حضرت بهاء الله بر همه مقدم بودند عظمت مقام و بزرگواری ایشان صیبت شهر

بجمع جهات رسیده بود مردم همه تعجب میکردند که چه طور ایشان از این در طغیانی هولناک

خود را خلاص کرده جان سلامت میریزد و معاندین خود را اذیت و محاب میسازند میگفتند

خدا ایشانرا حفظ میکند تا حفظ خدا نباشد هیچکس نمیتواند از این همه محاطرات سلامت بماند حضرت

بهاء الله همچو قوت بمیل اطرافیان خود رفتار نمیفرمودند و مطابق طمع و غرور آنها اقدام نمیکردند

هر چند بار مجال دولت معاشر بودند و بار و ساری دین رفت و آمد داشتند ولی در هیچ موقع از

انظار امر حق و نصرت آن خودداری ننمودند و بشارب و آراء رجال دین و دولت در قبایل

انهار حقیقت اعتنائی نداشتند همواره حقوق مظلومین را بدون خوف و بیم محافظه مینمودند و پیوسته از

ضعفا و بیگانان حمایت و دفاع میفرمودند . انتهى

فصل سوم

پنج جہادی الاولی بعثت حضرت رب اعلیٰ جنل اسمہ شہن بردہ مطلب

مطلب اول

لوح غلام الخلد

هَذَا ذِكْرٌ مَا ظَهَرَ فِي سَنَةِ السَّبْتِ فِي أَيَّامِ اللَّهِ الْمُقَدَّرِ الْمُهَيَّبِ الْعَظِيمِ الْعَلِيمِ
 إِذَا قَدَفَحَ أَبْوَابَ الْفِرْدَوْسِ وَطَلَعَ غُلَامُ الْقُدْسِ بِشُعْبَانِ مُبِينِ
 فَيَأْتِي بِشَرِي هَذَا غُلَامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِمَاءٍ مَعِينِ وَعَلَى وَجْهِهِ نِقَابٌ نُسُجِ
 مِنْ إصْبَعِ عِزَّةٍ ذَبِيرِ فَيَأْتِي بِشَرِي هَذَا غُلَامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِأَنْفِ عَظِيمِ
 وَعَلَى رَأْسِهِ تَأْجُ الْجَمَالِ وَأَسْفُؤَاءُ مِنْهُ أَهْلُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حِينِ

فَيَا بَشْرِي هَذَا غَلَامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ وَعَلَى كَيْفِهِ غَدَا بِرُوحِ كَرَامٍ
 الْمَلِكِ عَلَى لَوْلُو بَيْضِ مُنِيرٍ فَيَا بَشْرِي هَذَا غَلَامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِأَمْرٍ مَنِيحٍ
 وَعَلَى إِصْبَعِهِ الْيُمْنَى خَاتَمٌ مِنْ لَوْلُو قَدْ سِ حَفِيظٍ فَيَا بَشْرِي هَذَا غَلَامُ
 الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِرُوحِ عَظِيمٍ وَنُقِشَ فِيهِ مِنْ خَطِّ آزِي حَقِي تَا اللهُ هَذَا مَلَكٌ
 كَرِيمٌ إِذَا صَاحَتْ أَفْتَدَةُ أَهْلِ الْبَقَاءِ فَيَا بَشْرِي هَذَا غَلَامُ الْخُلْدِ قَدْ
 جَاءَ بِنُورِ قَلْبِهِمْ وَعَلَى شَفِيهِ الْيُمْنَى خَالٌ تَخَلَّخَتْ مِنْهُ آدِيَانُ الْعَارِفِينَ
 إِذَا جَاحَ أَهْلُ جِجَابِ اللَّاهُوتِ فَيَا بَشْرِي هَذَا غَلَامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ
 بِسِرِّ عَظِيمٍ وَهَذَا مِنْ نُقْطَةِ نَعْلِكَ عَنْهَا عُلُومُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ
 إِذَا غَنَّتْ أَهْلُ مَقَامِ الْمَلَكُوتِ فَيَا بَشْرِي هَذَا غَلَامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ
 بِعِلْمِ عَظِيمٍ وَهَذَا لِفَارِسِ الرُّوحِ فِي حَوْلِ عَيْنِ سَلَسِيلٍ إِذَا ضَجَّ
 أَهْلُ سِتْرِ الْجَبَرُوتِ فَيَا بَشْرِي هَذَا غَلَامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِكَيْفِ عَظِيمٍ
 وَنَزَلَ عَنْ سُرَادِقِ الْجَمَالِ حَتَّى وَقَفَكَ الْقَمِيمِ فِي قُطْبِ التَّمَاءِ بِجَمَالِ

يُدْعُ صَبِيحَ فَيَا بَشْرِي هَذَا غَلَامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِبُشْرٍ عَظِيمٍ فَلَمَّا وَقَفَ فِي
وَسَطِ السَّمَاءِ أَشْرَقَ كَالشَّمْسِ فِي قُطْبِ الزَّوَالِ عَلَى مَرْكَزِ الْجَمَالِ بِإِسْمِ عَظِيمٍ
إِذَا نَادَى الْمُنَادِ فَيَا بَشْرِي هَذَا جَمَالُ الْغَيْبِ قَدْ جَاءَ بِرُوحِ عَظِيمٍ وَ
صَحَّتْ أَفْئِدَةُ الْحَوْرِيَّاتِ فِي الْغُرُفَاتِ بِإِنَّ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ
إِذَا غَشَّتِ الْوُرُقَاءُ فَيَا بَشْرِي هَذَا غَلَامُ الْخُلْدِ مَا رَأَتْ بِمِثْلِهِ عَيُونُ
أَحَدٍ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَفُتِحَتْ أَبْوَابُ الْفِرْدَوْسِ مَرَّةً أُخْرَى بِمِفْتَاحِ عَظِيمٍ
فَيَا بَشْرِي هَذَا غَلَامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِإِسْمِ عَظِيمٍ وَطَلَعَتْ حُورِيَّةُ الْجَمَالِ
كَأَشْرَاقِ الشَّمْسِ عَنِ افْتِصَاحِ صَبِيحِ مَبِينِ فَيَا بَشْرِي هَذِهِ حُورِيَّةُ الْبَهَاءِ
قَدْ جَاءَتْ بِجَمَالِ عَظِيمٍ وَخَرَجَتْ بِطِرَازِ تَوْلَهَتْ عَنْهَا عُقُولُ الْمُقَرَّبِينَ
فَيَا بَشْرِي هَذِهِ حُورِيَّةُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَتْ بِمِلْجِ عَظِيمٍ وَنَزَلَتْ عَنْ عُرْفَانِ
الْبَهَاءِ ثُمَّ غَشَّتْ عَلَى لَحْنِ اسْتَجْدَابَتِ عَنْهُ أَفْئِدَةُ الْخَلِصِينَ فَيَا بَشْرِي
هَذَا جَمَالُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِسِرِّ عَظِيمٍ وَعَلِقَتْ فِي الْهَوَاءِ إِذَا أَخْرَجَتْ

شَعْرًا مِنْ شَعْرَاتِهَا عَنْ نَحْوِ نِقَابِهَا الْمُنِيرِ فَيَا بَشْرُ هَذِهِ حُورِيَةُ الْخُلْدِ قَدْ
جَاءَتْ بِرُوحِ بَدِيحٍ إِذَا تَعَطَّرَتْ مِنْ شَعْرِهَا كُلُّ مَنْ فِي الْعَالَمِينَ ثُمَّ
أَصْفَرَتْ وَجُوهَ الْمُقَدَّسِينَ وَاسْتَدَمَّتْ مِنْهَا كَيْدُ الْعَاشِقِينَ فَيَا بَشْرُ
هَذِهِ حُورِيَةُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِعَطِيرِ عَظِيمٍ تَأَلَّهَ مِنْ يَغِيضِ عَيْنَاهُ عَنْ جَمَالِهَا
عَلَى مَكْرٍ عَظِيمٍ وَتَزْوِيرٍ مَبِينٍ فَيَا بَشْرُ هَذَا جَمَالُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِنُورِ
عَظِيمٍ دَارَتْ وَأَدَارَتْ فِي حَوْلِهَا خَلْقَ الْكَوَيْنِ فَيَا بَشْرُ هَذِهِ حُورِيَةُ
الْخُلْدِ قَدْ جَاءَتْ بِدُورِ عَظِيمٍ وَجَاءَتْ حَقٌّ قَامَتْ فِي مُقَابَلَةِ الْغُلَامِ
بِطَرَازٍ عَجِيبٍ فَيَا بَشْرُ هَذَا جَمَالُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِحَسَنِ عَظِيمٍ
وَبَعْدُ أَخْرَجَتْ عَنِ الْقِنَاعِ كَفَّ الْخَضِيبِ كَشَعَاعِ الشَّمْسِ عَلَى وَجْهِ مِرْآتٍ
لَطِيفٍ فَيَا بَشْرُ هَذَا جَمَالُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِطَرِزِ عَظِيمٍ وَأَخَذَتْ
كُرْفَتَ بَرِّقِ الْغُلَامِ بِأَنَامِلِهَا قُوْبَ مَبِيعٍ فَيَا بَشْرُ هَذَا جَمَالُ الْخُلْدِ
قَدْ جَاءَ بِطَرَفِ عَظِيمٍ وَكَشَفَتْ الْجَنَابَ عَنْ وَجْهِهَا إِذَا تَرَزَلَتْ أَرْكَانُ

عَرِيضَ عَظِيمٍ فَيَا بَشْرِي هَذَا غُلامُ الخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِأَمْرِ عَظِيمٍ ثُمَّ انْعَدَمَتِ
 الأرواحُ عَن هَيَاكِلِ الخَلْقِ اجْمَعِينَ فَيَا بَشْرِي هَذَا غُلامُ الخُلْدِ قَدْ جَاءَ
 بِأَمْرِ عَظِيمٍ وَنُفِثَ ثِيَابُ أَهْلِ الفِرْدَوْسِ عَن هَذَا المَنْظَرِ المَشْرِقِيِّ القُدِّ
 فَيَا بَشْرِي هَذَا غُلامُ الخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِنُورِ عَظِيمٍ إِذَا ظَهَرَ صَوْتُ البَقَاءِ
 عَن وَرَاءِ حُجُبَاتِ العِماءِ بِبِداةٍ جَدِيدِ مَلِيحٍ فَيَا بَشْرِي هَذَا غُلامُ
 الخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِجَدْبِ عَظِيمٍ وَنَادَى لِسَانَ الفِيبِ عَن مَكْنِ القِضَاءِ
 نَأَى هَذَا غُلامُ مَا فَازَتْ بِبِلْقَائِهِ عِيونُ الأَوَّلِينَ فَيَا بَشْرِي هَذَا
 غُلامُ الخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِأَمْرِ عَظِيمٍ وَمَناحِثَ حُورِياتِ القُدسِ عَن
 عُرُفاتِ عِزِّ مَكِينٍ فَيَا بَشْرِي هَذَا غُلامُ الخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِسُلْطَانِ مُبِينٍ
 نَأَى هَذَا غُلامُ يَشْتاقُ جِمالَهُ أَهْلُ مِلاءِ العالِينَ فَيَا بَشْرِي هَذَا
 غُلامُ الخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِأَمْرِ عَظِيمٍ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ رَفَعَ الغُلامُ رَأْسَهُ إِلَى
 مِلاءِ الكَرُوبِينَ فَيَا بَشْرِي هَذَا غُلامُ الخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِرُوحِ عَظِيمٍ

ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ إِذَا نَامَ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ بِرُوحٍ جَدِيدٍ فَيَأْتِيهِ هَذَا
 غُلامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِصُورٍ عَظِيمٍ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ تَوَجَّهَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ
 بِنَظَرَةٍ عِزٍّ بِدِيْعٍ فَيَأْتِيهِ هَذَا غُلامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِنَظَرَةٍ عَظِيمٍ
 وَحُسْرٍ كُلُّ مَنْ فِي الْمَلِكِ عَنْ هَذِهِ النَّظَرَةِ الْعَجِيبِ فَيَأْتِيهِ هَذَا
 غُلامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ ثُمَّ أَشَارَ بِطَرَفِهِ إِلَى مَعْدُودٍ قَلِيلٍ
 فَرَجَعَ إِلَى مَقَامِهِ فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ وَهَذَا مِنْ أَمْرٍ عَظِيمٍ

نادری بقا از عرش مانند فرمود که ای منتظران داری صبر و وفا و ای عاشقان هوای قرب
 و بقا غلام روحانی که در کنار عصمت ربانی مستور بود بطراز بزرگانی و جمال سبحانی از سر
 صدانی چون شمس حقیقی در روح قدمی طالع شد و جمیع من فی السموات و الارض را
 بقیم هستی و بقا از عوالم نبینی و فنا نجات بخشید و حیات بخشود و آنکه مستوره که ارواح
 جمیع انبیاء و اولیاء با و معلق و مربوط بود از کس غیب و خفا بر صحنه شهود و ظهور جلوه فرمود
 و چون آنکه غیبیه از عالم هوید صرند و اهدیه محضه بعوالم ملکیه نقل فرمود نسیم حسی از آن نقلی

بر فاست که رانش عریان از گشتی برداشت و خلعت جدید عنبران بر میا کل نامناهی شبا
 و انسان در پوشید و چنان عنایت بدیده اعاطه فرمود که جوهر کمون که در خزان امکان
 مخزون بود از نغمه کاف و نون در طوایر اکوان بجلوه و شهود آمد بتفسیر کعب و شهود در فیضی
 مجتمع گشتند و سر و ظهور در پراهنی بهم پیوستند نفس عدم بملکوت قدم برآمد و جوهر فنا بر خیزد
 بقا دارد پس ای عاشقان بنال ذوالجمال وای دالمان هوای قرب ذوالجلال هنگام قرآ
 وصال است ز موقع ذکر و جدال اگر صادفید معشوق چون صبح صادق ظاهر و لایح و هویدا
 از خود و غیر خود بلکه از هستی و نیستی و نور و ظلمت و ذلت و عزت از همه پروازید و از نقوش و
 ادغام و خیال دل بردارید و پاک و مقدس در این فضای روحانی دخل تجلیات قدس صدانی
 با قلب نورانی بخرامید ای دوستان خمر باقی جاری و ای مشتاقان جمال جانان بی نقاب
 و حجاب وای یاران نارسیبای عشق در جلو و لمعان از ثقل حب دنیا و توجه بان ضعیف
 شده چون طهور بر عرش در هوای رضوان آنی پرواز کنید و آهنگ آشیان لایزالی نمائید
 و البته جان رابی آن قدری نباشد و دروازه ای جانان مقداری نه باری پروانگان

بین سبمان در بر دمی حول سراج دوست جان بازند و از جانان نبرد ازند هر طبری را اینقدر

منه ورنه وَاللّٰهُ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ عَلِيٍّ عَظِيْمٍ كَذٰلِكَ نُورُ شُجِيْنِيْدٍ

عَلَى اَهْلِ الْعِمَاءِ مَا يُقَلِّبُهُمْ اِلَى مِيْمِنِ الْبِقَاۗءِ وَيُدْخِلُهُمْ اِلَى مَقَامِ الَّذِيْ كَانُ

فِيْ سَمَاءِ الْقُدُسِ مَرْفُوْعًا . انتهى

مطلب دوم

لوح ناقوس

حضرت ولی امر الله جل سلطان در لوح مورخ ۵ شهر الجلال سنه ۹۸ که باعزاز جناب بیع الله آگاه

آباده نازل شده میفرماید قوله الاحلی

برای لوح ناقوس و شرح نزول آن فرمودند بنویس این لوح در اسلامبول نازل شده بر حسب خواهش

آقا محمد علی اصفهانی بواسطه حضرت عبدالبهاء و این لوح شب پنجم جمادی الاولی لیل

مبعث حضرت اعلی بخدمت مبارک جمالقدم مرقوم دستور گردید تلاوت این لوح در همان لیل

مبارک محبوب و مقبول . انتی

قوله تعالی . هُوَ الْعَزِيزُ هَذِهِ رَوْضَةُ الْفِرْدَوْسِ اَرْتَفَعَتْ

فِيهَا نِعْمَةُ اللَّهِ لِلْمُهَيَّمِينَ الْقِيَوْمِ وَفِيهَا اسْتَقْرَرَتْ حُورِيَّاتُ الْجَلْدِ مَا مَسَّهِنَّ
 أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْعَدُوْسُ وَفِيهَا تَقَرَّرَدَ عِنْدَ لَيْبِ الْبَقَاءِ عَلَى أَفْنَانِ
 سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى بِالنِّعْمَةِ الَّتِي تَنْحَبِرُ مِنْهَا الْعُقُولُ وَفِيهَا مَا يَقْرِبُ الْفُقَرَاءَ
 إِلَى شَاغِلِي الْعَنَاءِ وَيَهْدِي النَّاسَ إِلَى كَلِمَةِ اللَّهِ وَإِنَّ هَذَا الْحَقَّ مَعْلُومٌ
 بِسَمِكَ الْهُوَ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْهُوَ يَا هُوَ يَا هُوَ يَا رَاهِبَ الْأَحْدِيثِ يَا ضَرْبَ عَلَى النَّاقُورِ
 بِمَا ظَهَرَ يَوْمَ اللَّهِ وَاسْتَوَى جَمَالَ الْعِزِّ عَلَى عَرْشِ قُدْسٍ مُنِيرٍ سُبْحَانَكَ
 يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا هُوَ دَائِمٌ خَيْرٌ عَلَى
 النَّاقُورِ بِاسْمِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْكَبِيمِ بِمَا اسْتَقَرَّ فِي كُلِّ الْقُدْسِ عَلَى كُرْسِيِّ
 عِزِّ مَنِيحٍ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ بِالْمَلْعَةِ
 الْبَقَاءِ خَيْرٌ يَا نَائِلِ الرُّوحِ عَلَى رَبَابِ قُدْسٍ بَدِيحٍ بِمَا ظَهَرَ جَمَالَ
 الْهُويَّةِ فِي رِدَاءِ حَبْرٍ بَرِيحٍ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ
 أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا مَلِكَ التَّوْرِ يَا نَفِخُ فِي الصُّورِ فِي هَذَا الظُّهُورِ يَا رَكِبَ

حَرْفُ الْهَاءِ بِحَرْفِ عِزِّ قَدِيمٍ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ

إِلَّا هُوَ يَا عُنْدَ لَيْبِ الشَّاءِ غَنَّ عَلَى الْأَغْصَانِ فِي هَذَا الرِّضْوَانِ عَلَى اسْمِ

الْحَبِيبِ بِمَا ظَهَرَ جَمَالُ الْوَرْدِ عَنَّ خَلْفَ حِجَابٍ غَلِيظٍ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ

يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا بَلْبِلَ الْفِرْدَوْسِ يَرِنُّ عَلَى الْأَفْئَانِ

فِي هَذَا الزَّمَنِ الْبَدِيعِ بِمَا تَجَلَّى اللَّهُ عَلَى كُلِّ مَنْ فِي الْمَلَكِ أَجْمَعِينَ

سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا طَيْرَ الْبَقَاءِ طِرُّ

هَذَا الْهَوَاءِ بِمَا طَارَ طَيْرُ الْوَفَاءِ فِي فِضَاءِ قُرْبٍ كَرِيمٍ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ

يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا أَهْلَ الْفِرْدَوْسِ غَنَوُا وَتَغَنُوا

بِأَحْسَنِ صَوْتٍ مَلِيحٍ بِمَا أَرْتَفَعَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ خَلْفَ سُرَادِقِ قُدْسٍ رَفِيعٍ

سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا أَهْلَ الْمَلَكُوتِ

تَرَنَّمُوا عَلَى اسْمِ الْمَحْبُوبِ بِمَا لَاحَ جَمَالُ الْأَمْرِ عَنَّ خَلْفَ الْحُجُبَاتِ بِطَرِيقِ

رُوحٍ مُبِينٍ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ

يَا أَهْلَ مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ زَيَّنُوا الرِّفَارِفَ الْأَقْصَى بِمَارَكِبِ الْأَيْمِ الْأَعْظَمِ
 عَلَى سَحَابِ قُدْسٍ عَظِيمٍ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ لِحَدِّ
 الْإِهْوِ يَا أَهْلَ جَبْرُوتِ الصَّغَابِ فِي أْفُقِ الْإِبْهَى اسْتَعِدُّوا لِلِغَاءِ اللَّهِ
 يَا هَبَّتْ سَمَاتُ الْقُدْسِ عَن مَكْنِ الذَّاتِ وَإِنَّ هَذَا لَفَضْلٌ مُبِينٌ
 سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا رِضْوَانَ الْأَحَدِيَّةِ
 تَهَجَّجَ فِي نَفْسِكَ بِمَا ظَهَرَ رِضْوَانُ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيمِ سُبْحَانَكَ
 يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا سَمَاءَ الْجِزْرِ اشْكُرِي اللَّهَ
 فِي ذَاتِكَ بِمَا أَرْتَفَعَتْ سَمَاءُ الْقُدْسِ فِي هَوَاءِ قَلْبٍ لَطِيفٍ سُبْحَانَكَ
 يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا شَمْسَ الْمَلِكِ الْكَيْفِي فَجَاهِ
 بِمَا اشْرَقَتْ شَمْسُ الْبِغَاءِ عَن أْفُقِ فَيْجِ رَبِيعٍ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ
 هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا أَرْضَ الْمَعْرِفَةِ أَنْبَلِجِي مَعَارِفَكَ بِمَا أَنْبَطَتْ
 أَرْضَ الْمَعْرِفَةِ فِي نَفْسِ اللَّهِ الْمُتَعَالَى الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ

يَا مَنْ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا سِرَاجَ الْمَلِكِ الْمَلْفَأِ فِي نَفْسِكَ يَا
 أَضَاءَ سِرَاجِ اللَّهِ فِي مِشْكَاتِ الْبَقَاءِ وَأَسْتِضَاءَ مِنْهُ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
 سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا بَحْرَ الْأَرْضِ سَكُونًا
 عَنِ الْأَمْوَاجِ فِي أَنْفُسِكُمْ يَا مَوْجَ الْبَحْرِ الْأَحْمَرِ يَا مَرِيدَ بَيْعِ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ
 يَا مَنْ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا طَاوُوسَ الْأَحَدِيَّةِ تَشْتَقُّ فِي
 أَبْجَةِ اللَّاهُوتِ بِمَا ظَهَرَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَنْ كُلِّ طَرْفٍ قَرِيبٍ سُبْحَانَكَ
 يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا دِيكَ الْقَمَدِيَّةِ تَدْلَعُ فِي
 أَبْجَةِ الْجَبْرُوتِ بِمَا نَادَى مُنَادِي اللَّهِ عَنْ كُلِّ شَطْرِ مَنِيحٍ سُبْحَانَكَ
 يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا مَلَأَ الْعُشَاقَ الْبِشْرُوًا
 يَا زُوجَ الْحِكْمِ يَا تَمَّ الْفِرَاقُ وَجَاءَ الْمِيثَاقُ وَظَهَرَ الْمَعشُوقُ بِجَمَالِ عِزِّ مَنِيحٍ
 سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا مَلَأَ الْعِرْفَانَ
 سُرُورًا وَيَدًا وَإِكْرَامًا ذَهَبَ الْهَجْرَانُ وَجَاءَ الْإِيْقَانُ وَوَلَّحَ جَمَالَ الْخُلَامِ

بِطِرَازِ الْقُدْسِ فِي فِرْدَوْسِ اِسْمِ مَكِينِ سُبْحَانَكَ يَا هُوِيَا مَنْ هُوَ هُوَا
 مِنْ لَيْسَ لِحَدِّ الْاَهْوِ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا اِلَهِي اَسْتَلِكُ يَوْمِكَ الَّذِي فِيهِ
 بَعَثْتَ كُلَّ الْاَيَّامِ وَبَانَ مِنْهُ لَحْصِيَّتَ زَمَنِ الْاَوَّلِيْنَ وَالْاٰخِرِيْنَ سُبْحَانَكَ
 يَا هُوِيَا مَنْ هُوَ هُوَا مَنْ لَيْسَ اِحْدًا الْاَهْوِ وَيَا اِسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ سُلْطٰنًا
 فِي جِبْرُوتِ الْاَسْمَاءِ وَحَاكِمًا عَلٰى مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِيْنَ سُبْحَانَكَ
 يَا هُوِيَا مَنْ هُوَ هُوَا مَنْ لَيْسَ اِحْدًا الْاَهْوِ اِنْ جَعَلَ هُوَلَاءُ اَغْنِيَاءَ عَزَّ
 دُونَكَ وَمُقْبِلِيْنَ اِلَيْكَ وَمُنْقَطِعِيْنَ عَمَّنْ سِوَاكَ وَاِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْنِدُ
 الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ سُبْحَانَكَ يَا هُوِيَا مَنْ هُوَ هُوَا مَنْ لَيْسَ اِحْدًا الْاَهْوِ
 ثُمَّ لَجَعَلَهُمْ يَا اِلَهِي مُقْبِرِيْنَ يُوْحَدُ اَيْتِيكَ وَمُدْعِيْنَ بِفِرْدَاوَيْتِكَ بِحَيْثُ
 لَا يُلْمَا هِدُوْنَ دُونَكَ وَلَا يَنْظُرُوْنَ غَيْرَكَ وَاِنَّكَ اَنْتَ عَلٰى ذٰلِكَ الْمُقْنِدُ
 قَدِيْرٌ سُبْحَانَكَ يَا هُوِيَا مَنْ هُوَ هُوَا مَنْ لَيْسَ اِحْدًا الْاَهْوِ ثُمَّ اَحْدِيْثُ
 يَا عِبُوِيْ فِي قُلُوْبِهِمْ حَرَاوِيْحِيَّتِكَ عَلٰى قَدْرِ مَجْتَرِقٍ بِهَا زَكَرُ غَيْرِكَ لِشَهْدُوَا

فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَنَّكَ لَمْ تَزَلْ كُنْتَ فِي هَلْوِ الْبَقَاءِ وَلَمْ يَكُنْ مَعَكَ مِنْ شَيْءٍ وَتَكُونُ
 بِمِثْلِ مَا فَذَكَتَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْكَرِيمُ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ
 يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ لِأَنَّ عِبَادَكَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَرْتَقُوا إِلَى
 مَعَارِجِ تَوْحِيدِكَ لَوْ تَسَيَّرُوا أَنْفُسَهُمْ عَلَى ذِكْرٍ وَنِيكَ لَنْ يَصُدُّوا عَنْهُمْ
 حُكْمُ التَّوْحِيدِ وَلَنْ يَثْبِتَ فِي شَاغِبِ عَمَةِ التَّفْرِيدِ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ
 هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ فَسُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي لَمَّا كَانَ الْأَمْرُ
 كَذَلِكَ أَنْزَلَ مِنْ سَحَابِ رَحْمَتِكَ مَا يَطَهِّرُ بِهِ أَنْفُسَهُ مُجِيبِكَ وَيَقْدِرُ
 بِهِ قُلُوبُ عَائِثَتِكَ ثُمَّ أَرْفَعَهُمْ بِرَفْعَتِكَ ثُمَّ غَلِبَهُمْ عَلَى مَنْ عَلَى
 الْأَرْضِ وَهَذَا مَا وَعَدْتَهُ بِهَاجَتِكَ بِقَوْلِكَ الْحَقِّ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ
 عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ
 سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ

مطلب سوم

خطابه حضرت عبدالبهاء در یوم بعث حضرت اعلی در منزل در بیفوس در ۲۴ می ۱۹۱۲

هو الله

امروز چون بعث حضرت اعلی بود لهذا جمیع شمارا تبریک میگویم امروز روزی بود که بشیر
 حضرت باب در شیراز برای حضرت باب الباب اظهار امر کردند ظهور حضرت باب عبارت
 از طلوع صبح است چنانکه طلوع صبح بشارت بطور آفتاب میدهد همین طور حضرت باب علامت
 شمس بهاء بود یعنی صبحی بود نورانی که آفاق را روشن کرد و آن انوار کم کم نمایان شد تا غایت
 مرخشان جلوه نمود حضرت باب بشیر بطلوع شمس بهاء انده بود و در جمیع کتب خویش بشارت
 بطور حضرت بهاء الله داد و حتی در اول کتابیکه موسوم باحسن القصص است میفرماید

يَا سَيِّدَنَا الْاَكْبَرَ قَدْ دَبَّتْ بِكُلِّ لَكَ وَمَا تَمْنَيْتُ اِلَّا الْقَتْلَ فِي سَبِيلِكَ .

نهایت آرزوی حضرت باب شهادت در این سبیل بود این تاج سلطنت ابدیه را بر سر مبارک
 نهاد که جواهر زواهرش قرون و اعصار را روشن نماید حضرت اعلیٰ روحی را الفدا صدقات
 بسیار شد بدید در اول امر در شیراز در خانه خویش حبس بود بعد از آنجا با صفیان حرکت فرمود
 علای آنها حکم بقتل دادند و نهایت ظلم و اعتساف رواداشتند حکومت حضرت باب را
 بر تبریز فرستاد و در ماکو حبس شدند و از آنها بقلعه چهریق برای حبس فرستادند ضرب شدید
 دیدند و ازیت بی پایان کشیدند آخر الامر به تبریز مراجعت دادند و هزاران گلوله بسینه
 مبارکش زدند لکن از این شهادت شمعش روشنتر شد و علمش بلندتر گردید و قوه ظهورش
 شدیدتر گشت تا حال که در شرق و غرب اسم مبارکش منتشر است .

باری بعضی را چنان گمان که مظاهر مقدسه تا بوم ظهور از حقیقت خویش هیچ خبر ندارند مانند جاهل
 از روشنائی بی نصیب است و چون سراج امر روشن شود آن زجاج نورانی گردد ولی
 این خطاست زیرا مظاهر مقدسه از بدایت ممتاز بوده اند این است که حضرت مسیح صلی الله علیه و آله

در ابتدا کلمه بود پس مسیح از اول مسیح بود کلمه نزد خدا بود و بعضی را گمان چنان که وقتی
 که یحیی در نزاردن حضرت مسیح را تعجید داد آنوقت روح القدس بر مسیح نازل شد و مبعوث گشت
 و حال آنکه حضرت مسیح بصریح انجیل از اول مسیح بود همین حضرت محمد میفراید کُنْتُ نَبِيًّا
 وَادَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ وَجَاهُ الْبَارِكِ مِيزَابُ كُنْتُ فِي آزَلِيَّةٍ كَبُنُونِي عَرَفْتُ
 حَقِّي نِيكَ فَخَلَقْتُكَ أَقَابٌ هِمَّةٌ أَقَابُ بَسْتُ أَكْرُوقِي نَارِيكَ بُوْدَةُ أَقَابٌ بُوْدَةُ
 أَقَابٌ بَكَرَاتِي أَقَابُ بَسْتُ لَهْذِهِ الْمَطَابِرُ مَقْدَسٌ لَمْ يَزَلْ فِي نُوْرَانِيَّةٍ ذَاتِ خُوْرٍ بُوْدَةُ وَ
 هَسْتُ أَنَا يَوْمَ بَعَثْتُ عِبَارَتِ أَزْهَارِ اسْتِ وَالْآزِقِ قَبْلَ هَمِّ نُوْرَانِي بُوْدَةُ اَنْدَ حَقِيْقَتِ
 آسمانی بوده اند و مؤید بروح القدس و منظر کالات الهی مثل این آفتاب که هر چند از انقا
 ط مَطْوُوعٌ مِیَابِدِ وَلی نیشود گفت آفتاب امروز حادث است نه بلکه همان آفتاب قدیم است
 کُنْ مَطَالِعِ وَمَشَارِقِ عَادَتِ وَجَدِيْدِ بَارِي حَضْرَتِ اَعْلَى رُوْحِي لِهَ الْفَعْدَادِ رَجْمِ كِتَابِ خُوْرِي
 بشارت بطور بهاء الله داد که در سنه تسع ظهور عیسی ظاهر میشود و هر خیری حاصل میگردد
 و کل بقاء الله فائز میشوند یعنی ظهور رب الجور خواهد بود و آفتاب حقیقت طالع در روح

ابدی بیدار خواهد شد خلاصه بیانات بسیار دارد که جمیع در بشارت بنظور بهاء الله است
 این بود که چون حضرت بهاء الله در بغداد بوم رضوان الهیاد امر فرمود جمیع با بیان معرفت
 شدند که قبلی و قوت و قدرت بهاء الله قبل از اظهار امر ظاهر بود و جمیع خلق حیران
 که این چه شخص جلیلی است و این چه کمالات و علم و فضل و اقتدار است بعد از آنکه ظهور در
 آیامی فلیده خلق لغت شدند با آنکه حضرت بهاء الله در حبس بود ولی امرش شرق و
 غرب را احاطه نمود دو پادشاه مستبد همچو استد امرش را محو نمایند و سراجها خاموش کنند
 لکن روشن تر و در زیر غیر غلش را بلند کرد و در ظلمت زندان نورش ساطع گشت
 جمیع امالی شرق ملوک و ملوک توانستند مقاومت نمایند آنچه منع کردند و اصحابش را
 کتند نفوس میزاقبال کردند بجای بکت نفر مقتول صد نفر اقبال کردند و امرش
 غالب شد و این قدرت بهاء الله قبل از ظهور معلوم بود نفسی بحدوش مشرف نشد مگر
 بلکه بهوت گشت علما و فضیای آسیا معرفت بودند که این شخص بزرگوار است
 انما نیتوانیم از تعالید دست برداریم و میراث آباء را ترک کنیم هر چند مؤمن نبودند

اما میدانستند که شخص بزرگوار است و بهاء الله در درسه داخل نشد معلی نداشت کمالاً
 بذاته بود همه نفوسیکه او را می شناختند این مستدر را بخوبی میدانستند با وجود این آثارش را
 دیدید و علوم و کالاتش را شنیدید حکمت و فلسفه اش را می بینید که مشهور آفاق است تعالیمش
 روح این عصر است جمیع فلاسفه شهادت میدهند و میگویند که این تعالیم نور آفاق است
 باری منظر آسمانی باید نور آسمانی باشد نور آیتش از خود او باشد نه از غیر مثل این آفتاب که نورش
 از خود اوست اما نور ماه و بعضی ستارگان از آفتاب است همچنین نور آیت مطهر برنده
 بذاتهم است نمیشود از دیگری اقتباس نمایند دیگران باید از آنها اکتساب علوم و اقتباس
 انوار نمایند نه آنها از دیگران جمیع مظاہر الهیه چنین بوده اند حضرت ابراهیم و حضرت
 موسی و حضرت یسح و حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاء الله در هیچ درسه داخل
 نشدند لکن کتبی از آنها صادر که جمیع شهادت دادند بر اینکه بی مثل بوده اند و این قضیه
 بهاء الله و باب یعنی عدم دخول در مدارس را الآن در ایران نفوس دلیل و برهان میدادند
 در شرق بکتاب بهاء الله استدلال بر حقیقت او بنمایند که هیچکس نمیتواند مانند این آیات

صادر نماید و نفسی پیداشد که بتواند نظیر آن بنویسد زیرا این کتب و آثار از شخصی که در درسه
داخل نشده صادر گشته و بر آن حقیقت است باری این کالات بذاته بوده و اگر غیر این
باشد نشود نفوسیک محتاج تحصیل از دیگرانند چگونه نظر آتی میشوند سراجیکه خود محتاج نور است
چگونه روشنی بخشد پس باید نظر آتی خود جامع کالات موهبتی باشد نه کتابی شجری باشد
شمر بذات باشد نه اثر مصنوعی چنان شجر شجره مبارک است که بر آفاق سایه افکنده و میوه
طیبه دهد پس در آثار و علوم و کالاتیکه از حضرت بهاء الله ظاهر شد نظر نائید که بقوه الهیه
و تجلیات رحمانیه بود حضرت باب در جمیع کتب بشارت بظهور آن فیوضات و کالات
الیه داد لذا شما را تبریک روز بعثت حضرت اعلی روحی لافذا

میکویم این عبد سعید و روز جدید

بر جمیع شما مبارک و مایه

سر در قلوب باد

استی

مطلب چهارم

نطق مبارک روز پنجشنبه ۱۹۱۹ هجری مطابق پنجم جمادی الاولی سنه ۱۳۳۴

امروز روز بسیار مبارک است بزک و قیتمن است طلوع انوار صبح هدی است

بهذا و نشأ امر ای است پر تو اشراق شمس حقیقت است یوم یفزع فی الصور و

تُقر فی الناقور است وقایع این یوم خیل عظیم است و لکن حقیقتش در نزد اهل بصیرت

معلوم و هر چند در نزد خلق شرف این یوم مجهولست ولی نکته اولی است در آیه مبارکه

وَرَأَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَنْ يَسْمَعُوا وَأَنْ يَبْصُرُوا بِحَقِّ طَعْنِ الْبُصَيْرِ

همچنین در آیه وَتُفْعَلُ فِي الصُّورِ نَصْفُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَنْ يَسْمَعُوا وَأَنْ يَبْصُرُوا بِحَقِّ طَعْنِ الْبُصَيْرِ

گفته و انسان نصق بهوش یعنی محروم از حیات ابدی بجزئی طنفت نمیشود اما انسان

بصیرت حقیقت امر آگاه بشود یعنی آن نفوسیکه فائز بحیات ابدی میشوند طغفت میشوند که طلوع صبح
 حقیقت است و نفخه اولی است که از حقایق معنوی روح حیات اخذ گشته و جهان دل و جان
 مستعد نفخه ثانویه گردیده است که میفرماید قَفُوحٌ فِيهِ الْآخِرَىٰ فَإِذَا هُمْ بِقِيَامٍ يُنظَرُونَ
 وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَازْتَفَّتْ ثَابِثَةُ حَقَائِقِ رُوحَانِيَةٍ وَكَيْنُونَاتِ عُلُوبِيَةِ حَيَاتٍ بِأَبَدٍ
 واز اشراق شمس حقیقت باهتر از آید این نفخه ثانویه بطور حال قدم من بغیره الله است باری در آفتاب
 ملاحظه نمایند که چون صبح طالع میشود قیامت کائنات ارض است زیرا جمیع ارض باهتر از آید
 و اسرار جمیع کائنات از چیز غیب بجزر شود آید و آنچه در کون ارض است ظاهر و آشکار گردد
 و آنچه در غیب اشجار است نمودار شود و لکن جمیع کائنات با وجودیکه باین فیض آفتاب حشر و
 نشر میشوند و وجودشان از اشراق و طلوع آفتاب است معدنک از این فیض بچیزند مگر
 کائنات حیه که زنده هستند کاینات چه طغفت میشوند که آفتاب طلوع کرده لهذا بدایت این
 بوم مبارک بدایت قیامت است نفوسیکه حیات ابدیه داشتند ادرکن و احساس کرده اند
 که امروز حکم خمین الف سنه دارد امروز روزیست که آسمان منظومی شد امروز روزیست که

آفتاب بر هم پیچید، گشت امروز روزیت که فرشتی شد امروز روزیت که ستاره، ^۱ انشده

امروز روزیت که جبال سیر و حرکت کرد امروز روزیت که اموات از قبور بیرون آمد

خسرت نشکر گردید میزان منصوب شد صراط محمّد و گشت اسرار ارض ظاهر و پدید آگرید .

ابواب جنت مفتوح شد شعده حجیم بر افروخت اینها جمیع علائم یوم قیامت است .

حضرت اعلیٰ میفرمایند که در یکدقیقه این وقایع واقع گشت در طرفه العین خمین الفسنة

منقضی شد و جمیع این وقایع ظاهر گشت زیرا اینها وقایع معنوی است نه وقایع جسمانی .

این است که حضرت نطق اولی روحی له الفدا میفرماید تَأْتِيهِ قَدْ آتَتْ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ

القَمَرُ وَكُلُّ فِي حَسْرِ مُسْتَمِرٍّ سُبْحَانَ اللَّهِ شَرِيفٍ قِيَامَتِ بَعْضِ مَبَارَكِ حَضْرَتِ اَعْلَى رُوحِي

له الفدا در طرفه العین گذشت یعنی پنجاه هزار سال در یکدقیقه منقضی شد و جمیع این وقایع عظمی

و شروط یوم قیامت مجری گردید با وجود این اهل بیان میگویند که شرط ظهور من بظهور الله

این است که باید دو هزار سال بگذرد چونکه دو هزار سال نگذشته است پس جمال مبارک

بر حق نیستند و نفوسیک خود مفر و مفرقند آن پنجاه هزار سال در طرفه العین گذشت و وقایع

عظيمة قيامت تحقق يافت انكار ميکنند که نمیشود عدد مستغاث در نوزده سال منقضي شود **فَأَشْرُوا**

بِأُولَى الْأَبْصَارِ بر بينيد که بی انصافی بچه درجه است و نادانی تا چه حد خداوند در

صريح قرآن ميفرمايد که دو نغمه‌ی در پی است و حضرت اعلى روحى له الفدا جميع حجبات خلق يا

خرف فرموده و از برای ظهور من بغيره الله شرعى فرزند اوند و فرمودند که اگر امر و زظاهر شود

فَأَنَا أَوْلُ الْعَالَمِينَ و بعض صريح ميفرمايد **إِنَّا كَاتِبَاتُكَ أَنْ تَحْتَجِبَ بِالْوَالِدِ**

الْبَيَانِ أَوْ بِمَا نُزِّلَ فِي الْبَيَانِ با وجود اين اهل بيان گویند که در بيان ذکر استغاث

است **وَالِدِ** بيان ذات مقدس حضرت اعلى و مجده عروف

حی است بواحد بیانی از من بغيره الله محجب مشو حال اهل

بيان بجزات از شمس حقیقت محجب شده اند

انتهی

مطلب پنجم

در کبریج امریکاد ضمن خطابه فرمودند

امروز بخت حضرت اعلی است روز مبارکی است مبداء اشراق است زیرا ظهور حضرت اعلی مانند طلوع صبح صادق بود و ظهور جمال قدم ظهور آفتاب هر صبح نورانی بشارت از شمس حقیقت دارد لهذا این یوم یوم مبارکی است مبداء فیض است بدایت طلوع است اول اشراق است حضرت اعلی در چنین روزی مبعوث شد و مذاجملکوت ایمی نمود و بشارت بظهور جمال مبارک نمود و جمیع طوائف ایران مقابلی کرد جمعی در ایران متابعت نمودند و در بلایا و مشقات شدید افتادند و در مقام استمان و اقتان نهایت قوت و ثبات آشکار نمودند چه بسیار نفوس که در حبس شدید افتاد و چه بسیار نفوس که عتوباً

عظیم دید با وجود این با نهایت ثبوت و استقامت جانفشانی نمودند ابد امتزلزل نشدند
 و از امتحانات طلال نیاوردند بلکه بر ایقان خود صد مقابل افزودند آن نفوس متخمین
 الهی هستند آن نفوس ستاره‌های اوج نامقاسمی هستند که از افق ابدی درخشانند و تابانند
 حضرت اعلی را در شیراز اذیت کردند بعد حضرت باب باصفهان آمد در اصفهان علماء اذیت
 زیادی کرده اعتراضات نمودند بعد حضرت را از اصفهان به تبریز فرستادند در تبریز چندی
 اقامت کردند بعد از تبریز باکو فرستادند در آنجا در قلعه محبوس نمودند بعد از ماکو به قزوین فرستادند
 و در آنجا هم محبوس بودند و از چهره‌ی به تبریز آوردند و در آنجا به نهایت ظلم و جفا شهید نمودند .
 حضرت اعلی مقاومت جمیع ایران نمودند از تهام دیدند و هر چه خواستند آن سراج الهی را
 خاموش کنند و شتر گردید و در تبریز و زامرش واضحتر شد در ایامیکه در میان خلق بودند
 در جمیع اوقات بشارت به پناه‌الله میفرمودند و در جمیع الواح و کتب ذکر بهاء‌الله نمودند
 و بشارت بظهور بهاء‌الله دادند که در سنه ۱۲۸۴ هجری میباید در سنه ۱۲۸۵ هجری کلمی حاصل
 میکنند در سنه ۱۲۸۶ هجری بقاء الله فائز می‌شود و از این قبیل بیانات بسیار و جمالها از کتب را با اسم

من بظرفه الله ذکر فرموده اند مختصر این است که آنوجود مقدس در محبت جمالبارک جانتان
 فرمود چنانچه در کتاب احسن القصص میفرماید يَا سَيِّدَنَا الْاَكْبَرَ قَدْ قَدَيْتُ بِكُلِّ لَكَ
 وَمَا تَمَلَّيْتُ اِلَّا الْقُلُوبَ فِي مَحَبَّتِكَ وَالسَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَاَنْتَ الْكَافِي بِالْحَقِّ
 ملاحظه کنید که آنوجود مبارک چه قدر مدد دیدند و چگونه جانتان نمودند و چگونه محبت
 جمالبارک منجذب بودند و چگونه ابا باید بایشان افتد کنیم و جانتان نامیم و بنا بر محبت
 مشعل گردیم و از عنایات الهی بهره و نصیب گیریم زیرا آنوجود مبارک وصیت کرده
 که در ظهور جمالبارک در نهایت انقطاع باشیم و در نهایت انجذاب باشیم جمیع بشر را از برای
 او دوست داریم و خدمت بعالم انسانی کنیم بِنَاءِ عَلَيَّ ذَلِكَ مبارکباد امروز چه
 امروز روز مبارکی است امشب من از ملاقات شما بسیار مسرورم و از خدا خواهم که بوفات
 ملکوت الهی بر شما احاطه نماید و جوه شما نورانی گردد و قلوبتان روحانی باشد و جمیع ابناء
 و بنات ملکوت گردید و منسوب بخداوند جلیل شوید و بموجب تعالیم حضرت بهاء الله عمل

مطلب ششم

آیات مبارکه در باره اهمیت یوم بعثت مبارک

یوم بعثت حضرت ربّ اعلیٰ از جود اعیاد عظیمه اینطور اعظم است جمالبارک جل جلاله

در کتاب مستطاب اقدس عید رضوان و یوم بعثت حضرت اعلیٰ رابع اعظم فرموده اند

قوله تبارک ونعالی . قد انتهت الأعیادُ إلى العیدینِ الأعظمینِ

أما الأولُ آیامٌ فیها تجلی الرحمنُ علی من فی الأسمکانِ بِأسمائِهِ الحسنى

وَصِفَاتِهِ العُلویا وَالآخرُ یومٌ فیهِ بعثنا من بشرِ الناسِ بهذا الاسمِ

الذی به قامتِ الأمواتُ وحیر من فی السمواتِ وَالأرضینِ .

(کتاب اقدس آیه ۲۵۱)

بعثت مبارک در لیلۀ پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری قمری وقوع یافت و هیکل

مبارک در کتاب بیان فارسی در باب سابع از واحد ثانی میفرماید قوله تعالی :

واذین لهم شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله است که در قرآن خداوند وعده

فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰

که سنه ۱۲۷۰ از بعثت میثور . انتهى

تاریخ بعثت حضرت اعلیٰ بنص میرج مرکز میناق جل شانه از بعد از سال قمری بحساب

شمسی تبدیل خواهد شد در لوج مرحوم میرزا قابل آباده این بیان از قلم مبارک طلعت

پیان نازل قوله العزیز . در خصوص روز بعثت حضرت اعلیٰ روحی له الفداء

مرفوم نموده بودید در سوال و جواب مندرج یوم کمال از شهر عظمت واقع و یوم شهادت

در یوم سلطان از شهر رحمت واقع این نص قاطع است و نصوص قاطعه را هیچ امری منکأ

نماید بعد چنین خواهد شد ولی چون در ایام مبارک این دو یوم مقدس در پنجم جمادی الاولی

و بیت و هشتم شعبان گرفته میشد در ساعت اقدس اجبا حاضر شد و یوم بعثت را اظهار

سرور میفرمودند و یوم شهادت را انجاء عزیز و تأثر شده به از شمایل مبارک ظاهر لندمان نیز
 الی الآن این دو بوم را در این دو تاریخ میگیریم ولی آنچه مخصوص است بعد مجری میشود انشی
 تولد مبارک حضرت عبدالبهاء نیز در همین لیل بعثت حضرت اعلی واقع شده و
 در دیند طهران در شب بعثت حضرت نقطه اولی طلعت پیمان از قیب بر صده شهود قدم
 گذاشته اند ولی بموجب لوح مبارک صادر از حکمت مطهر مرکز عیاق که در جلد دوم مکاتیب
 صفحه ۱۳۵ مندرج است جشن و سرور در آن لیل مستقیماً راجع به بعثت حضرت رب
 اعلی است فولد اجل شانه بنص شریعت الهیه و امر بر سر پنجم جمادی الاول روز بعثت
 حضرت اعلی روحی له الفداست لهذا باید آن بوم مبارک را بنام بعثت آن نیر آفاق آئین
 گیرند و آرایش نمایند و سرور و شادمانی کنند و یکدیگر را بفرزده آسمانی بشارت دهند
 زیرا آن ذات مقدس مشر اسم اعظم بود پس جز ذکر بعثت حضرت اعلی روحی له الفدا
 در آن روز یعنی پنجم جمادی الاول جایزه زیرا این نص قاطع شریعت الهیه است اما
 ولادت این عبد در آن بوم واقع گشته این دلیل بر الطاف و عنایات الهیه است

در حق این عبد ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت اعلی دانست و بدایت طلوع صبح
 حقیقت شناخت و باین سبب بفرج و سرور و شادمانی پرداختند و اینها هو الحق زنهار زنهار
 از آنچه ذکر شد تها و زگرود زیرا سبب نهایت حزن و کدورت قلب عبد البهاء شود . استی
 باری حضرت اعلی روح ما سوادناه در سید خیم جهادی الاول سنه ۱۲۶۰ هجری قمری در
 شیراز در بیت مبارک دین و جناب باب الباب انهار امر فرمودند و در آنوقت بر حسب
 تاریخ نبیل (صفحه ۷۲ ترجمه انگلیسی) بیت پنجبال و چهار ماه و چهار روز از سن
 مبارکشان گذشته بود شرح این واقعه عظیمه در فصل سوم از ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنجی مفصّل
 مذکور و در این مقام خلاصه قسمتی از آن فصل را مندرج

مطلب هفتم

بعث حضرت اعلی

(ملخص از تاریخ نبیل زندگی)

دشمنان و مخالفین جناب سید کاظم رشتی پس از وفات آنحضرت جانی تازه گرفتند و برای بد
آوردن ریاست مجدد و جسد مشغول شدند زیرا تشنه ریاست بودند و تا جناب سید در این
عالم بودند هیچکس اعتنائی بآن اشخاص ریاست طلب نداشت بعد از وفات سید مرحوم
مخالفینش جرئت و جسارت یافتند و متفرقه اصحاب سید پرداختند خود مدعی مقامات شدند
و بتدارک مقامات اقدام نمودند شاگردان جناب سید از وفات آن بزرگوار اندوهگین و
محزون بودند طولی نکشید که جناب ملاحین بشرویه ای از مسافرت اصفهان و خراسان

که با مرید مرحوم رفته بود بکر بلا مراجعت فرمود و درود ایشان بکر بلا در یوم اول محرم سال ۱۲۶
 هجری مطابق (۲۲ بنابر ۱۸۴۴ میلادی) بود شاگردان پریشان سید و در ملاحصین
 مجتمع شدند تا امیدی آنها بامید داری تبدیل شد و همت گماشتند که از محبوب بی نشان نشانی
 بیابند جناب ملاحصین در پهلوی منزل مسکونی سید مرحوم منزلی اختیار کرد و مدت سه روز
 بسوگواری استاد خود مشغول شد عده زیادی بلاقات او شافتند و به نسبت و تعریفش
 پرداختند زیرا مشارالیه را بزرگترین شاگرد سید مرحوم میدانستند جناب ملاحصین بعد از پایان
 ایام سوگواری عده ای از شاگردان سید مرحوم را که دارای اخلاص بودند بنزد خویش خواند
 و از آنها پرسید استاد بزرگوار را در او افرایم چه وصیتی فرمود و آخرین نصیحتهای او چه بود
 در جوابش گفتند که استاد بزرگوار نهایت تاکید را فرمود و چند مرتبه با تکرار کرد که بعد از وفاتش
 نزنک منزل و خانان گوئیم و در بلا منتشر شویم بختجوی حضرت موعود پرورداریم و هیچ امری را
 بر این مسئله ترجیح ندهیم قلوب خود را از بر آلابشی پاک کنیم و از توجه بمقاصد دنیوی برکنار بمانیم
 میفرمود موعود نزدیک است خود را آماده کنید حتی با فرمود حضرت موعود اللان در میان

شاست ظاہر و آشکار است میان شما و آن بزرگوار مجاہدانی مانع است قیام کنید جستجو کنید
 تا جب مانع از میان بردارید و بدانید که نایت را خالص نکنید و بدعا و مناجات پردازید و
 استقامت را شعار خود سازید بمقصود نخواهید رسید زیرا خداوند در قرآن میفرماید
 وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۚ جَاب ملاحظین چون این بیانات را
 از شاگردان سید مرحوم شنید بانها فرمود با وجود این همه تاکیدات که از استاد بزرگوار شنیده
 پس چرا تا کنون در کربلا مانده اید و جستجوی حضرت موعود پردازده اید گفتند همه ما مقصیم و
 اقرار و اعتراف بتقصیر خود داریم و شخص ترا صاحب رتبه عظیم و مقام عالی میساریم اینک هر چه
 بفرمانی اطاعت میکنیم حتی اگر خورد از حضرت موعود معرفی کنی بید رنگ ادعای ترا قبول میکنیم
 خلاصه هر چه بفرمانی حاضریم و باطاعت تو مکر بسته ایم جناب ملاحظین فریاد بر آورد و فرمود
 ما هر بنده آستانیم استغفر الله که من چنین ادعائی داشته باشم اگر لحن گفتار استاد بزرگوار را
 آشنا بودید باین گونه سخنان لب نمیکشودید اینک اولین چیزیکه بر من دشوار واجب است
 آنست که باجرای و صایای سید مرحوم اقدام کنیم و آنچه را فرموده قولاً و عملاً تنفیذ کنیم

همه اطاعت کردند جناب ملاحسین پس از آن بلافاصله میرزا حسن گوهر و میرزا مجید کرمانی
 که از شاگردان مشهور جناب سید کاظم بودند شتافته و تائیدات و سفارشهای استاد بزرگوار
 را بآنها تذکره داده فرمودند بر خریدن تا ده جستجوی موعود با طرف بلاد برویم این دو نفر هر کدام
 عذرمانی تراشیدند و هر یک بیانه‌ای مثبت شدند یکی گفت چه طور ممکن است برویم
 دشمن زیاد داریم همه در نهایت قوت و قدرتند اگر برویم آنها فرصت خواهند یافت ما
 باید در این شهر بمانیم و مقام استاد مرحوم خود را محافظه نماییم دیگری گفت من باید در این
 شهر بمانم و از یازمانندگان سید مرحوم نگهداری کنم جناب ملاحسین مقصود آنها را فهمید
 و دانست که نصیحت و اصرار در آنها مؤثر نیست ناچار آنها را سرگرم خیالات خود گذاشت
 و خود جستجوی مطلوب پرداخت .

سه سینه که ظهور موعود در آن واقع شده در احادیث مرویه از حضرت رسول و ائمه اطهار
 علیهم السلام مذکور گردیده حضرت صادق علیه السلام در جواب کسی که از بیعتات ظهور قائم
 سؤال کرده بود فرمودند (وَفِي سَنَةِ السِّبْتَيْنِ يَطْهَرُ أَمْرُهُ وَيَعْلُو ذِكْرُهُ)

محمی الدین عربی در کتب و رسائل خویش با اسم قائم موعود و سال ظهور آن بزرگوار اشاره فرموده از جو میفرماید حضرت مدی چند وزیر دارد که همه ایرانی هستند اسم مبارک حضرت مدی مرکب از اسم نبی و ولی است در صورتیکه اسم ولی مقدم بر اسم نبی باشد و سال ظهور حضرت مدی مطابق با نصف کوچکترین مدی است که بر اعداد و اعداد قابل قسمت است (۲۵۲۰ و نصف آن ۱۲۶۰ است)

میرزا محمد اخچاری اشعاری دارد که سال ظهور قائم موعود را در آن ذکر کرده و مضمون آن این است که میگوید در سال غرس ۱۲۶۰ زمین از نور قائم روشن میشود و در سال غرس ۱۲۶۵ جهان از عفتش مملو خواهد شد اگر تا سال غرس ۱۲۷۰ زنده بمانی مشأ خواصی نمود که طوایف و حکام و مردم و دین همه تجدید شده است از حضرت امیرالمؤمنین ^ع علی بن ابیطالب علیه السلام حدیثی مروی است که فرمودند در سال غرس ۱۲۶۰ شجره هدایت آتی در جهان کاشته خواهد شد .

باری جناب ملاحین بعد از آنکه اصحاب سید مرحوم را باجمعی و مسایای آن بزرگوار

تسویق نمودند از کربلا به نجف عزیمت کردند میرزا محمد حسن برادرشان و میرزا محمد باقر خالو
زاده شان با ایشان همراه بودند اوقاتی که جناب ملاحسین در سفر خراسان بولمن خویش بشرو
رفته بودند این دو نفر با ایشان همراه شدند . باری این سفر بمسجد کوفه رسیدند جناب ملاحسین
برای مدت چهل روز در مسجد کوفه عزم اعکاف فرمودند و بعبادت مشغول شدند روزی هفتاد
بودند و شبها بدعا و مناجات مشغول برادرشان نیز در صوم و صلوة با ایشان همراه و خالو
زادیشان متصدی تهیه وسائل غذا و سایر لوازم بودند و پس از فراغت مشارالیه نیز عبادت
میرداخت پس از چند روز ملا علی بسطامی که از مشایخ اکابران مرحوم سید بود با دوازده
نفر دیگر از پیران خود بمسجد کوفه وارد شدند و درود این جماعت سکون و آرامش آن محل را
بر هم زد و فضای مسجد کبری سر و صدای بود بورد آن ۱۳ نفر با هم بود و سر و صدای همراه شد
ملا علی بسطامی اطلاعش در باره تعالیم حضرت شیخ رسید فراوان بود حتی بعضی او را از
ملاحسین بالاتر میدانستند پس از ورود بمسجد چون ملاحسین را مشغول عبادت و توجیه
در اینده خواست در باره عزیمت و منظور از ملاحسین سوالی کند لکن ملاحسین پوسه

توجه دنیا مشغول بود و برای ملا علی وقت مناسبی پیش نیامد چند مرتبه خواست که نزد ملاحسین

برود ولی باز مبادرت نکرد بالاخره تصمیم گرفت که او نیز بیارت مشغول شود برای مدت چهل

روز با ۹ نفر دیگر از همزمانش باعث کاف پرداخت سه نفر دیگر هم بتسبیبه لوازم و با محتاج مشغول

بودند اعتکاف چهل روزه ملاحسین که تمام شد بهرامی برادر و خالو زاده اش بنجف برگشت

شب از کربلا رخصت و پس از زیارت بنجف بجانب بوشهر روان گردید در بوشهر نغمه لطیف

غیبی بشامش رسید زیرا در این شهر محبوب عالمیان چندی موقوف و تجارت مشغول بودند

روایت قدسی که از انعاس طیبیه حضرت موعود در فضای این شهر مشرب بود شام جان آنطالب

صادق را معطر ساخت مدت توقف مشارالیه در بوشهر آنقدر اطول نکشید باطن خاص میکرد

که قوه پنهانی او را بجانب شمال و بصوب شیراز میکشاند بر حسب سائقه غیبیه بجانب شیراز

روان گشت پس از ورود از برادر و خالو زاده اش جدا شد بانگ گفت شما مسجد الیمانی بروید

و در آنجا منتظر باشید انشاء الله هنگام مغرب نزد شما خواهم آمد آنها رفتند جناب ملاحسین

چند ساعت در خارج شهر گردش کرد در آن بین جوانی را مشاهده نمود که جیبش گشاده ای داشت

و عمامه سبزی بر سر خارده پیش بیاید و چون بلا حسین رسید باقیمت سلام کرد و فرمود الحمد لله
 که سلامت دارد شدید و مانند دست صادق با وفا بلکه بار فوق قدیمی خود بر خورد نماید بالا
 بحمد و محبت تلافی نمود ملاحظین خیال کرد این جوان یکی از شاگردان مرحوم سید است که عزت
 او را بشیر از شنیده و اینک بر پیش از او آمده است مرحوم میرزا احمد قزوینی شهید داستان شرف
 ملاحظین را هنگام ورود بشیر از بخنور مبارک از خود او شنیده و خلاصه آن واقعه تاریخی از اینقرار است
 ملاحظین میگفتند جوانیکه در خارج شهر شیراز بخدمت رسیدیم با نهایت محبت نسبت بمن رفتار
 کرد و مرا بمنزلش دعوت فرمود تا پنج سفر از من دور شود و از خشکی دمی بیاسایم من از او
 درخواست کردم که از قبول دعوت معذورم دارید زیرا بپیران من در شهر بانتظار مراجعت
 من هستند فرمودند آنها را بخدمت بسیار خداوند آنها را محافظت میفرماید بعد مرا امر کردند در خدمت
 روان شوم من هم بقدری از حسن رفتار و شیرینی گفتارش متأثر شده بودم که نتوانستم دعوتش را
 اجابت نکنم از احساس شدید و عواطف عالی و آواز دلربا و مناسبت و وفارش در حیرت بودم
 پس از طی طریق بد منزل رسیدیم بنای منزل در نهایت ظرافت بود جوان در را کوبید غلامی

جسی در را بگشود جوان اول وارد منزل شده و بمن فرمود « ادْخُلُوا بِسَلَامٍ آمِینَ »
 عظمت و جلال و قدرت و طرز مهمان نوازش تا افاق قلب من اثر کرد آیه قرآنیز که تلاوت فرمود
 برای وصول بقصود قلبی خود بقال نیکت گرفتم زیرا این آیه را وقتی فرمود که من میخواستم وارد
 منزل شوم این اولین منزلی بود که من در آن شهر وارد میشدم هوای این شهر از اول ورود
 سرور و نشاطی عجیب در من ایجاد کرده بود که هر چه میخواهم وصف کنم نمیتوانم با خود گفتم آیا ممکن است
 در این شهر مقصود برسم آیا ممکن است این پیش آمد بمحصل مقصود من کمک کند و بدوره انتظار
 من خاتمه بخشد خلاصه وارد منزل شدم صاحب خانه از جلو و من از دنبال وارد اطاق
 شدم بعضی ورود با طاق سرور و نشاط من مضاعف گشت هر چه بگویم کم گفتم نشستم جوان
 فرمود آقا به دلگن آوردند برای اینکه دست و پای خود را از گردنفر شویم من اجازه خواستم
 که در اطاق دیگر بنشینم دست و پا اقدام کنم ولی آن بزرگوار در همان اطاق با دست مبارک
 خود آب ریختند و من دست و پایم را شستم بعد ظرفی از شربت برای من آوردند آنگاه فرمودند
 سوار و چای حاضر شد و چای بمن مرحمت کردند پس از آن اجازه خواستم مرخص شوم

و عرض کردم مغرب نزدیک است همراهان منتظر من هستند بآنها گفته ام هنگام مغرب در مسجد المغانی نزد شاخوام آمد فرمودند ناچار وقتی که بآنها وعده دادی بگذر انشاء الله برابر با راندی از فرار معلوم مثبت خدا بر رفتن تو قرار گرفته بنا بر این از خلف و عده شیناک مباش منانت و وقار آن بزرگوار طوری بود که چیزی نتوانستم بگویم برخاستم وضو گرفتم نماز مشغول شدم ایشان نیز پهلوی من بنهار ایستادند در بین نماز باین پیش آمد خود فکر میکردم و قلباً مناجات میکردم و گفتم خدایا تاکنون در جستجوی حضرت موعود کوتاهی نکرده ام و لکن هنوز بمقصود نرسیده ام و حضرت موعود در ایافته ام تو ظهور او را وعده فرموده ای و تخلف در وعده تو نیست این جریان که ذکر شد شب پنجم جمادی الاول سال ۱۲۶۰ هجری بود نیم ساعت از شب گذشته بود که آنجمن بزرگوار بامن بیگانه پرداخت و از من سؤال فرمود بعد از جناب سید کاظم رشتی مرجع مطاع شما کیست عرض کردم مرحوم سید در اواخر حال سفارش میفرمودند که بعد از وفاتشان بر یکت از شاگردان باید ترک وطن گوید و در اطراف جستجوی موعود محبوب پردازد این است که من برای انجام امر استاد بزرگوارم بایران مسافرت کردم و هنوز هم که هست جستجوی موعود

مشغول شوال فرمودند آیا استاد بزرگوار شما برای حضرت موعود اوصافی مخصوص و امتیازاتی
 بخصوص معین فرموده اند بانه عرض کردم آری میفرمود حضرت موعود از خاندان نبوت
 در سالت است از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها سلام الله است سن مبارکش و قیل
 ظاهر میشود که نوزدهم است و تجاوز از ۳۰ نیست دارای علم الهی است فائز متوسط است از
 شرب و خان برکنار و از عیوب و نواقص جهانی منزّه و مبری است میزبان محترم لمخای سکوت
 فرمود سپس با سخن بسیار تمیزی فرمود نگاه کن این علامات را که گفتم در من می بینی بعد یکایک
 علامات را ذکر فرمودند و با شخص خود تطبیق نمودند سرپای مراجعت و دهشت فرود گرفت
 با کمال ادب عرض کردم حضرت موعود نفس مقدسه قدسی است که رتبه اش از همه بالاتر است
 دارای قدرت فوق العاده و قوت فائده عظیمه است علامات مخصوصه بسیار دارد از
 جو علم آن بزرگوار این نهایت است سید مرحوم درباره علم موعود اغلب میفرمود علم من
 نسبت بعلم آنحضرت مانند قطره نسبت بدریاست که از طرف خدا بجنش غایت شده
 آنچه من میدانم در مقابل معارف عالی و علم محیط او مانند ذره ای از خاک است

بین این دو مقام فرق بسیار موجود است هنوز گفتار خود را تمام نکرده بودم که بی اختیار تری
 و شرمساری مرا فرو گرفت بطوریکه آثارش در من آشکار شد از گفته پشیمان شدم و خودم را
 سرزنش کردم و همت گاشتم که طرز بیان را تغییر دهم و از حدت و شدت لحن القول بکام
 قلبا با خدایم بگردم که اگر آن بزرگوار مجدداً این موضوع را مورد بحث قرار دهند با کمال خضوع
 عرض کنم اگر حضرت موعود شهاستید دعوت خود را تاسیس فرمائید تا از قید انتظار شرف
 بحضور موعود مرا خلاصی بخشید و از ثقل این بارگران مراراتی دهید خلی ممنون بشوم
 اگر با انتظار من خاتمه دهید و مرا خلاصی بخشید وقتی که میخواستم برای طلب قدم گذارم و
 بجهتجوی موعود بپردازم دو مسئله را پیش خود علامت صدق ادعای مدعی ناصیت قرار دادم
 یکی رساله ای بود که شامل مسائل مشکله و اقوال مشابهه و تعالیم باطنیه حضرت شیخ و سید
 مرحوم بود نصیب داشتم هر کس آن رموز و اسرار را بگشاید و آن مشکلات را حاصل فرماید باطن
 قیام نماید و زمام امور خود را بدو سپارم دوم آنکه سوره مبارکه یوسف را بطریقی بدیع
 که نظیر آن در مؤلفات و کتب نتوان یافت تفسیر فرماید انجام این مهم دلیل صدق

ادعای این مدعی است سابقاً از سید مرحوم درخواست کردم که تفسیری بر سوره یوسف بنویسد بمن فرمودند این کار از عمده من خارج است حضرت موعود که بعد از من ظاهر میشود رتبه و مقامش براتب از من بزرگتر است چون آن بزرگوار ظاهر شود بصرافت طبع و بصرف اراده مطلقه خویش بدون آنکه کسی از آنحضرت درخواست کند تفسیری بر سوره یوسف مرقوم خواهد فرمود و این بزرگترین دلیل بر عظمت مقام و جلالت شان و صدق ادعای آنحضرت خواهد بود من سرگرم این افکار بودم میزبان بزرگوار من فرمود درست رفت کنید تمام صفات در من موجود است چه مانع دارد که من شخص موعودی باشم که سید مرحوم فرموده چه اشکالی در این مسئله تصور میکنی پس از استماع این بیان مبارک چاره جز تقدیم رساله معهود ندیدیم آنرا بحضور مبارک گذاشتم و عرض کردم خواهش دارم بعضی صفحات این رساله نظر لطفی افکنده و در ضعف و تقصیر من صرف نظر فرمائید آن بزرگوار مسئول مرا قبول فرمود کتاب را برداشته بعضی صفحات آنرا ملاحظه فرمودند آنگاه کتاب را بسته و بمن توجیه شدند و در ظرف چند دقیقه حل مشکلات و کشف رموز آن را فرمودند بعلاوه

بسیاری از حقایق و اسرار تبیین و تشریح فرمودند که ناآلوقت در هیچ حدیثی از ائمه اطهار و در
 هیچ کتابی از تالیفات شیخ و سید ندیده بودم بیان مبارک بقدری مؤثر و بخت افزا بود و
 با قدرت مخصوصه ای ادا میشد که وصفش از عمده من خارج است بعد فرمودند اگر همان
 من نبودم کارت بسیار سخت بود و لکن رحمت الهی شامل تو گردید خدا بابت بندگان
 خود را امتحان کند بندگان هزار و انبست که با موازین مجموع خود خدا را آزمایش کنند
 اگر من مشکلات ترا شرح و بسط نمیدادم آیا دلیل بر نقص علم من بود کلا و حاشا حقیقتی
 که در قلب من تابنده و مشرق است همچو گاه بجز دانائی متصف نشود امر در جمیع طوایف
 و محل مشرق و مغرب عالم باید بدرگاه سامی من توجه کنند و فضل الهی را بوسیده من دریافت
 نمایند هر کس در این عمل شک و شبهه نماید بجزان بسین مبتلا گردد و کلام مردم دنیا گرنمگویند
 که نتیجه خلقت فوز بفرغان حق است و موفقیت در پرستش خدا بنا بر این برسد واجب است
 که قیام نمایند و کوشش کنند و مانند تو بجزو پردازند و ثبات و استقامت بخرج دهند تا حضرت
 موعود در ایشانند بعد فرمودند اینک وقت نزول تفسیر سوره یوسف است پس قلم

برداشته و با سرعت خارج از مرکز تصور سوره الملك را که اولین سوره آن تفسیر مبارک است
 نازل فرمودند حلاوت صوت مبارک که در عین نزول آیات را ترنم میفرمود بر قوت تأثیر
 کلمات مبارک اش میافزود تا خاتمه سوره ابد اتوقف نفرمود من همانطور نشسته بودم گوش
 میدادم صوت جان افزا و قوت بیان مبارکش مرا اسیر کرده بود بالاخره برخاستم و با حیرت
 و ترود بکمرین دست داده بود عرض کردم اجازه بفرمائید مرخص شوم با بیستم لطیفی فرمودند
 بنشینید اگر حالا از اینجا بیرون بروید هر که شمارا بهمیند خواهد گفت این جوان دیوانه شده است
 آنوقت ۲ ساعت و ۱۱ دقیقه از شب گذشته بود شب ۶۵ نوروز مطابق با شب ششم
 خرداد از سال ننگ و پنجم جمادی ۱۲۶۰ هجری بود بعد فرمودند بعد از این این شب و
 این ساعت از بزرگترین اعیاد محبوب خواهد شد خدا را شکر کن که با رزوی خود رسیدی و
 از حق محظوم آشامیدی خوشا بحال اشخاصیکه باین موهبت فائز شوند ۳ ساعت از
 شب گذشته امر فرمودند شام حاضر شود غلام حبشی امر مبارک را اجرا کرد طعامی لذیذ
 آورد که جسم و روح مرا تغذیه نمود تصور میکردم از خوراکیهای بهشتی مرز و قوم مفاد حدیث

شریف (اَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَأْرَأَتْ عَيْنٌ وَلَا سَمِعَتْ أُذُنٌ

وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ) را واضح و آشکار میدیدم غلام جشی از نابشر تربیت آن بزرگوار

نصب داری داشت و در نظر من دارای مقام بلندی بود محبت و لطف رفتار میزبان

بزرگوار مخصوص خودش بود از کس دیگری ممکن نبود آنگونه عواطف و فضائل آشکار و ظاهری

گردد همین مطلب بیهوشی برای عظمت و جلالت آن بزرگوار برانی کافی و شاهی صافی

بود که احتیاجی بسایر شئون نداشت من گرفتار سحر بیان میزبان خود بودم نمیدانستم چه

وقت و هنگام است از دنیا بخیر و همه چیز را فراموش کرده بودم ناگهان صدای اذان صبح

بگویم رسید آنشب در محضر مبارک جمیع نعم الهیه را که در قرآن برای اهل بیت مقرر فرموده

محسوس دیدم مصداق (لَا يَمْتَنُّ فِيهِ نَصَبٌ وَلَا عُتُوبٌ) کائنات مشهود بود و سیر

لَا يَتَمَعُونَ فِيهَا الْعَوَاءُ وَلَا نَابِئًا إِلَّا قَبِيلًا سَلَامًا سَلَامًا واضح و آشکار بود

و معنای دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعَوَاهُمْ

أَنَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ از هر جهت پدیدار بود آنشب خواب بچشم من نیاید

بغات موت روح افزای حضرتش و پست دلبندی آواز جانغزایش در هنگام نزول

قبوم الاسماء یعنی تفسیر سوره یوسف گوش بهوش فراداده و از ترنایش لذت می‌بردم در

عین مناجات با معنی دلربا بعد از هر چند جمله این آیات قرآنی را مکرر تلاوت می‌فرمود سبحانه

ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين

بعد فرمودنشها اول کسی هستی که بمن مؤمن شده اید من باب الله هستم و شما باب الباب

باید جمعا ۱۸ نفر بمن مؤمن بشوند یا بمعنی که ایمان آنها نتیجه تفحص و جستجوی خود آنها باشد

بدون اینکه کسی آنها را از اسم و رسم من آگاه کند باید مرا بشناسند و بمن مؤمن شوند

آنوقت یکی از آنها را انتخاب میکنم که با من در سفر که همراهی کند در که امرائی را بشریف

که ابلاغ خواهم کرد از آنجا بکوفه خواهم رفت در مسجد کوفه امرائی را آشکار خواهم ساخت

شما باید آنچه اشب جریان یافت از همراگان خود و سایر نفوس کم‌نوم دارید و بهیچکس چیزی

نگویید در مسجد ائمه‌ای توقف کنید و بند ریس مشغول شوید رفتار شما نسبت بمن باید طوری

باشد که رمز مستور را افشا نکند مرا بهیچکس معرفی نکنید تا وقتی که بگه توجه نمایم برای هر یک